

کارگر سوسیالیست

ژانویه ۲۰۰۰ - دی ۱۳۷۸

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال دهم، دوره دوم

انتخابات: «شرکت» یا «تحریم»؟

● «تحریم فعال» انتخابات

مراد شیرین صفحه ۴

● جنبش دانشجویی

داریوش حاتمی صفحه ۵

● سرمایه‌داری بسوی زوال

ناهید امین صفحه ۶

● وضعیت کارگران آمریکا

جری وایت صفحه ۸

● چرخش اروپا بر علیه

آمریکا

صفحه ۹

● تئوری مارکسیستی

برای اقتصاد سیاسی

صفحه ۱۰

● تزهایی در باره

ریشه ستم بر زنان (۵)

صفحه ۱۳

● منظره جهان کارگری

صفحه ۱۵

وضعیت کنونی به آن پای بند هستند. آنها بر این اعتقاد استوارند که گویا «جبهه ۲ خرداد» (عمدتاً مدافعان خاتمی) یا قادر و آماده تغییرات بنیادین بوده و یا حداقل حتی اگر چنین نباشد کمکی در راه گشایش‌های دمکراتیک ایجاد خواهد کرد. در نتیجه بایستی این «جبهه» را تقویت کرده، زیرا که در غیر اینصورت بنیادگرایان افراطی (عمدتاً باند خامنه‌ای) تمام آزادی‌ها محدود فعلی را نیز نقض کرده و جامعه را به عقب می‌رانند. ما با هر دوی این استدلال‌ها مخالفیم. به اعتقاد ما راه سومی وجود دارد. اما، قبل از پرداختن به آن، به نقد استدلال‌ها ارائه داده شده (به ویژه توسط مدافعان شرکت در انتخابات و تقویت جبهه ۲ خرداد) می‌پردازیم.

بقیه در صفحه ۲

کارگران توهمی به حکومت خاتمی ندارند

کارگران و زحمتکشان ایران نیک می‌دانند که نتیجه انتخابات ششمین دوره مجلس تغییری در وضعیت اسفناک و مسایل روزمره زندگی آنها نخواهد داشت. عوامفریبی‌های باندهای حاکم دیگر رنگ خود را باخته و صرفاً انزجار آنها نسبت به کل دستگاه رژیم را تقویت می‌کند.

بقیه در صفحه ۳

در هفته‌های پیش، با آغاز تبلیغات انتخاباتی برای ششمین دوره مجلس، نه تنها کشمکش‌های درونی رژیم سرمایه‌داری -آخوندی تشدید یافته (همانند سایر انتخابات پیشین)، بلکه این بار مردم ایران نیز به صورت فعال درگیر مسایل سیاسی انتخاباتی شده‌اند. شاید به جرأت به توان اذعان داشت که این انتخابات، از زاویه درگیری مردم و تشدید بحران سیاسی رژیم، یکی از پر جنجال‌ترین انتخابات در حیات بیست ساله رژیم خواهد بود. از اینرو نحوه دخالت کارگران و جوانان پیشرو در آن حائز اهمیت است. آنچه برای کارگران و جوانان پیشرو طرح گشته، چگونگی شرکت در انتخابات است.

در مقابل این پاسخ محوری روز، دو برخورد وجود دارد.

اول، برخوردی «انزواگرایانه»، مبنی بر اینکه از آنجایی که این انتخابات غیر دمکراتیک و بی ارتباط با مسایل واقعی مردم است، پس شرکت یا عدم شرکت در آن تغییری در وضعیت موجود نخواهد داد. زیرا که همه این اختلافات میان جناح‌های درونی هیئت حاکم است. در نتیجه، مدافعان این نظریه عملاً انتخابات را «تحریم» کرده بدون هیچگونه دخالتی در خانه‌ها «بست» می‌نشینند (این موضع توسط برخی از نیروهای فرقه‌گرای اپوزیسیون طرح می‌گردد).

دوم، برخوردی «تسلیم طلبانه» است که اکثریت مدافعان تغییرات اجتماعی در

انتخابات: «شرکت» یا «تحریم»؟

بقیه از صفحه ۱

«محبوبیت» خاتمی

می‌گویند که از آنجایی که خاتمی میان مردم از محبوبیت برخوردار بوده و در انتخابات ریاست جمهوری بیش از بیست میلیون آرای مردم را به خود جلب کرده، باید به جناح وی رأی داد. شاید «محبوبیت» خاتمی دو سال پیش تا حدودی صحت داشت، اما امروز (به ویژه پس از سرکوب دانشجویان کوی دانشگاه توسط نیروهای انتظامی)، از اعتبار ساقط شده است. خاتمی در عمل اثبات کرده است که نه توان و نه تمایل پیشبرد اصلاحات اجتماعی را داشته و یا دارد.

رئیس جمهوری که با یک اشاره چند فرمانده سپاه پاسداران، پست مدافعان دانشجو خود را خالی کرده و آنها را به آرامش و اطاعت از «قانون» (بخوانید حزب الله) تشویق کند، دیگر از اعتباری میان جوانان نمی‌تواند برخوردار باشد. خاتمی در عمل نشان که بخشی از هیئت حاکم است و در سرکوب دانشجویان نیز سهمیم بوده است (یا در مقابل آن سکوت کرده و هیچ اقدامی انجام نداده است).

هم اکنون ده‌ها دانشجو در زندان اوین محبوس بوده و در دفاع از مطالبات خود دست به اعتصاب غذا زده‌اند. آنها خواهان آزادی تمام دانشجویان و سیاسیون زندانی، محاکمه عاملان حمله به کوی دانشگاه و همدردی با دانشجویان زندانی تبریز هستند. سؤال این است که چگونه این رئیس جمهور «محبوب» که قول و قرار «آزادی» را دو سال پیش داد اکنون مهر سکوت بر لب نهاده و قادر به آزادسازی حتی حامیان خود نیست؟ آیا اصول وی اقتضا نمی‌کند که حتی با از دست دادن موقعیت خود به عنوان «رئیس جمهور» از مدافعان خود دفاع کند؟ اگر ایشان از کوچکترین اصول سیاسی و اخلاقی برخوردار می‌بود، می‌بایستی تا کنون حداقل استعفا می‌داد. استعفا ایشان راه را برای مبارزه شدیدتر مدافعانشان باز می‌گذاشت. اما مسئله بر این است که ایشان چنین نکرد و چنین نخواهد کرد. زیرا که خود بخشی لاینفک همان ابزار سرکوب و اختناق است.

خاتمی که به بهانه ابتلا به بیماری «آنفلوآنزا» مدتی از صحنه سیاسی غایب شده بود، به ناگهان در ۲۱ آذر در دانشگاه علم و وضعیت حاضر شده و در مورد قتل‌های زنجیره‌ای و موقعیت وزارت اطلاعات و دانشجویان چنین اظهار نظر کرد: «وزارت اطلاعات» یکی از خدوم‌ترین و فداکارترین وزارتخانه‌های کشور و پستوانه امنیت و حقوق اساسی مردم است... امروز همه باید متوجه باشند، عواملی از درون و بیرون نظام در صدد لطمه زدن به انقلاب اسلامی هستند که همگان باید مراقب باشند تا دستاوردهای انقلاب لطمه نبینند. سپس ایشان طبق گزارش تلویزیون «دانشجویان را به پرهیز از تشنج و تلاش برای حفظ آرامش در کشور به ویژه در آستانه انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی فراخواند». سخنان خاتمی را با سخنان نماز جمعه همان هفته خامنه‌ای مقایسه کنید. خامنه‌ای ضمن تقدیر از خاتمی و «پابندی وی به ارزشهای اسلامی» چنین گفت: «دشمن کمین گرفته است و منتظر فرصت است که ضربه وارد بکند... (جامعه) ملتهب و متشنج (است)». آیا واقعاً این سخنان با هم تفاوتی دارند؟ ظاهراً حداقل این جناح‌ها بر سر وجود یک «دشمن» نامرئی و احساس خطر در مورد آن و سرکوب مخالفان با هم اختلافی ندارند!

این «رهبران» توضیح نمی‌دهند که این «دشمن» تخیلی کدام است؟

آیا جوانانی که علیه سانسور مطبوعات و برای آزادی مبارزه کرده، این دشمنان‌اند؟ آیا کارگرانی که برای دستمزدها بالاتر در وضعیت اسفناک اقتصادی کنونی اعتصاب کرده، این «دشمنان» هستند؟ یا کسانی دیگری مد نظر است؟

در این امر تردیدی نباید داشت که «محبوبیت» رئیس جمهور در انظار مردم آگاه و هوشیار دیگر وجود ندارد. رئیس جمهور منتخب در «عمل» به مردم نشان داد که در اساس هیچ تفاوتی با جناح دیگر ندارد. اختلافات تنها جزئی و تاکتیکی است. هیچ کدام از این «رهبران» اعتقادی به «آزادی» و «دمکراسی» ندارند. هدف اصلی حفظ نظام پوسیده «جمهوری اسلامی» است.

آیا وضعیت «بهرتر» شده است؟

می‌گویند وضعیت پس از انتخابات خاتمی بهتر شده است. بله! بدون تردید چنین است. اما، این تغییرات به علت «قلب رؤوف» و یا طرح «جامعه مدنی» توسط خاتمی صورت نگرفته است. بحران سرمایه‌داری علیل ایران تحت کنترل یک دولت سرمایه‌داری قرون وسطایی چنین بود که رژیم را وادار به تغییرات ظاهری کرد. بانک‌ها غربی و صندوق بین‌المللی پول که میلیون‌ها دلار به ایران قرض دادند، سیاست‌هایی را نیز تحمیل کردند. این سیاست‌ها، ابتدا توسط حکومت رفسنجانی و اکنون توسط حکومت خاتمی مورد اجرا قرار گرفته‌اند. سرمایه‌داری مدرن ایران اگر قرار باشد به دوران «طلایی» شاهنشاهی برگردد (که قصد و انگیزه باند خاتمی چنین است)، باید از نظام ملوک‌الطوایفی آخوندی فاصله بگیرد. سرمایه تنها از طریق یک دولت یکپارچه و معقول قابل تضمین است. سرمایه‌داران غربی و ایرانی در خارج در وضعیت التهاب سیاسی و چند دستگی هیئت حاکم قادر به سرمایه‌گذاری و استثمار زحمتکشان نمی‌توانند شوند.

اما، در عین حال گشایش حتی محدود «دمکراسی» به سبک رژیم سابق برای آخوندهایی که قدرت سیاسی را با چنگ و دندان در دست نگه داشته‌اند دشوار می‌آید. آنها از این هراس دارند که کارگران و جوانان از حدود امکانات داده شده، فراتر رفته و نظام را به مخاطره اندازند. این تناقضی است که رژیم به آن مواجه شده است.

اما، گرچه وضعیت از دو سال پیش به علت تناقضات موجود «بهرتر» شده، جامعه کماکان اختناق زده است. قتل‌های زنجیره‌ای نویسندگان و تهاجم به دانشجویان و سرکوب کارگران همه نشان دهنده وجود کامل اختناق و سرکوب است. این رژیم حتی مدافعان خود را ارباب می‌کند، چه رسد بهبود دادن وضعیت برای تمام تشرهای اجتماعی و یا مخالفان نظام. این رژیم حتی به یک «جمهوری اسلامی» (بورژوازی) نیز که حقوق طرفداران نظام خود را رعایت کند نایل نگشته است. «هیئت‌های نظارت بر انتخابات» که زیر نظر «شورای نگهبان» فعالیت می‌کند، به جای نظارت بر نحوه انتخابات، صلاحیت اکثر مخالفان یک باند (راست) را مردود اعلام کرده است. مدافعان نظام مانند ابراهیم یزدی، عزت‌الله سبحانی (نهضت آزادی)، عباس عیدی (جبهه مشارکت)، حمید رضا جلائی‌پور (دفتر تحکیم)، هاشم آغا‌جری (سازمان مجاهدین انقلاب)، ۴ نامزد از «اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان» به رهبری طبرزدی و غیره از جمله ۶۹ نفری (در تهران) هستند که نامزدی آنها رد شده است (۷۵۸ نفر در کل ایران حذف شدند). چگونه می‌توان

بقیه از صفحه ۱

کارگران توهمی به حکومت خاتمی ندارند

رژیم امیدوار است که راه اندازی جوارو جنجال انتخاباتی و قول و قرارهای کاذب توجه کارگران را به مسایل درونی خود جلب کند. اما در بحبوحه تبلیغات انتخاباتی در ماه پیش دهها تحصن، اعتراض و فعالیت‌های اعتراضی توسط زحمتکشان ایران انجام گرفته است. این خبرها را رژیم یا سانسور کرده و با اکراه و کم رنگ در مطبوعات خود منعکس کرده است.

مهم‌ترین وقایع ماه پیش از قرار زیر بوده‌اند:

* ۱۷ دیماه - بیش از ۳۰۰۰ تن از مردم تبریز در اعتراض به سیاست‌های سرکوب گرایانه نیروهای انتظامی و خروج ۷۰۰ نفر از آنها از این شهر، دست به تظاهرات زدند. پاسداران در ابتدا به سوی مردم گاز اشک‌آور رها کرده و سپس آنها را به گلوله بستند. در این تظاهرات ۱۷۰ دستگیر و عده‌ای مجروح تن مجروح شدند (رویتر ۷ ژانویه).

* ۱۳ دیماه - ۵۰۰۰ تن از مردم شهرک «چهاردانگه»، که اکثر از جوانان و زنان متشکل شده بودند، دست به یک حرکت اعتراضی علیه رژیم زدند. اعتراض آنها علیه گرانی، فقر و نبود حداقل خدمات عمومی (برق، تلفن، گاز، مدرسه، پارک و مراکز فرهنگی) بود. تظاهرکنندگان با آتش زدن چرخ‌های لاستیکی، جاده اصلی تهران-ساوه را مسدود کردند. واحدهای ضد شورش نیروی انتظامی به آنها حمله کرده و درگیری به وقوع پیوست.

* ۱۲ دیماه - بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم «هفتگل» در استان خوزستان (نزدیک اهواز با ۲۵۰۰۰ نفر جمعیت) در اعتراض به فقر، گرانی، و کمبود خدمات عمومی اعتراضات وسیعی علیه مقامات محلی انجام دادند. گرچه این شهر ۵۰۰۰۰ بشکه نفت در روز تولید می‌کند، اما مردم کماکان در فقر مطلق زندگی می‌کنند. نکته قابل توجه در این اعتراض توده‌ای این بود که برای نخستین بار نیروهای «بسیجی» نیز به مردم ملحق شده و حتی از ۶ نفر رهبران اعتراضات که دستگیر گشتند ۳ تن بسیجی بودند (تایمز مالی لندن، ۱۰ ژانویه ۲۰۰۰، ص ۱۰).

این واقعه سست شدن پایه‌های رژیم را بوضوح نشان داده است.

* آذر ماه -

- اعتصاب کارگران کارخانه گرانسک در نوشهر به خاطر پرداخت نشدن ۳ ماه حقوقشان.

- تحصن کارگران شرکت عطائیه در ساوه به علت عدم پرداخت حقوقشان.

- حرکت اعتراضی صدها تن از کارگران شرکت فرش اکباتان به خاطر تعویق افتادن دستمزد ۹ ماهه‌شان.

- اعتصاب کارگران کارخانه‌های نساجی مازندران در اعتراض به پرداخت نشدن بخشی از حقوقشان.

- اعتصاب کارگران شرکت بهمن پلاستیک تهران، به علت عدم توجه به مشکلاتشان.

- تحصن صدها نفر از کارگران کارخانه‌های قفل رضا و چوب الموت قزوین.

- تظاهرات کارگران نساجی طبرستان در اعتراض به عدم پرداخت حقوقشان ... و غیره

اینها بخشی از تحصن‌ها، اعتراض‌ها و اعتصابات ماه پیش بوده‌اند. بدیهی است که کارگران و زحمتکشان ایران در چنین موقعیتی در مقابل مضحکه انتخابات ششمین دوره مجلس بی اعتنا بوده و به تحولات ریشه‌ای توهمی ندارند.

یکی از طرق مؤثر دخالت در انتخابات «تحریم فعال» آن است. کارگران پیشرو از طریق افشای رژیم و علیه اجحافات مدیران کارخانه‌ها و در اعتراض به وقایع اخیر چنین انتخاباتی غیر دموکراتیک را تحریم فعال خواهند کرد. اما به احتمال قوی توده‌های مردم به علت عدم آگاهی کافی از ماهیت باند خاتمی در رأی‌گیری شرکت خواهند کرد. اما به زودی به ماهیت واقعی باند خاتمی پی خواهند برد.

مهرداد راوندی ۲۶ دی ۱۳۷۸

این وضعیت را «خوب» توصیف کرد و در انتخابات شرکت کرد زمانی که آزادی برای مدافعان رژیم نیز وجود ندارد؟ زمانی که حتی مدافعان «جبهه ۲ خرداد» و افرادی مانند کرباسچی و عبدالله نوری در زندان بسر می‌برند و حداقل ۲ تن از دانشجویان محکوم به اعدام شده‌اند، چگونه می‌توان شرکت در چنین انتخاباتی را موجه اعلام کرد؟

حتی خود طرفداران «راست سنتی» (روزنامه کیهان ۱۵ دی) در رابطه با نامه سرگشاده ۱۳ نفر از مدیران و سردبیران مطبوعات، سؤال می‌کند: «آیا بیم آن نمی‌رود که مشروعیت انتخابات آن قدر کاهش یابد که گروه زیادی از مردم، انگیزه شرکت در آن را از دست بدهند؟»

راه حل چیست؟

کارگران و جوانان پیشروی در ایران راه حل دیگری دارند. آنها در موقعیت کنونی شرکت در این انتخابات شرکت نخواهند کرد. اما عدم شرکت به مفهوم انفعال و سکون و خانه نشینی نباید تلقی گردد.

آگاه‌ترین بخش جامعه با «تحریم فعال» انتخابات مسایل و مشکلات را به گوش سایر قشرها و طبقات اجتماعی می‌رسانند. فعالیت در امر تحریم انتخابات تنها راه تأثیرگذاری و پیشبرد مقاصد اکثریت اجتماع است. مبارزه در راه متقاعد کردن کلیه مردم و طرفداران ناآگاه خاتمی در عدم شرکت در انتخابات و طرح بدیل مثبت در مقابل این انتخابات، راه را برای مقابله هیئت حاکم هموار می‌کند.

البته تردیدی نیست که «تحریم فعال» عوارض و خطراتی نیز به همراه خواهد داشت. اما، در ماه‌ها و سال‌های آتی زمانی که کلیه مردم به ماهیت واقعی باند خاتمی نیز پی ببرند، گوش شنوا در میان جوانان و کارگران پیشرو برای تدارک انقلاب آتی به وجود خواهد آمد.

«تحریم فعال» به مفهوم مردود اعلام کردن سیاست‌های «جامعه مدنی» است. «تحریم فعال» به مفهوم اعتراض به کشتار نویسندگان است. «تحریم فعال» به مفهوم اعتراض به محدودیت مطبوعات است. «تحریم فعال» به مفهوم مخالفت با ارباب زنان و ملیت‌های تحت ستم است. «تحریم فعال» به مفهوم طرح یک بدیل واقعی و انقلابی به کل نظام سرمایه‌داری آخوندی و سیاست‌های مخرب بیست ساله آنهاست. جوانان و کارگران پیشرو با رعایت مسایل امنیتی خود از هر طریقی که صلاح تشخیص دهند به این عمل دست خواهند زد.

البته اعلام «تحریم فعال» انتخابات به احتمال قوی در وضعیت کنونی به نتیجه کاملاً مطلوب نخواهد رسید. اما طرح آن، کلیه فرصت‌طلبان، دنباله‌روان و تسلیم‌طلبان در مقابل یک رژیم سرمایه‌داری را منزوی خواهد کرد. اکثریت مردم نا آگاه شاید مجدداً به باند خاتمی رأی دهند، اما چنین عملی الزاماً صحت نظریات باند خاتمی را تأیید نخواهد کرد. همانطور که آرای اکثریت مردم به خمینی چنین نکرد.

کارگران و جوانان پیشرو در بازی‌های انتخاباتی یک رژیم مرتجع، بدون مقاومت و اعتراض شرکت نمی‌کنند (حتی اگر در اقلیت قرار گیرند). آنها خواهان یک نظام دموکراتیک متکی بر انتخابات آزاد برای همه قشرها و احزاب هستند. یعنی آنها خواهان یک نظام شورایی هستند. حلقه رابط بین وضعیت کنونی و هدف نهایی، یعنی براندازی ریشه‌ای دولت سرمایه‌داری و تشکیل حکومت شورایی، تحریم فعال انتخابات و مبارزه برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری، جوانان و زنان است.

هیئت مسئولان

۲۵ دی ۱۳۷۸

«تحریم فعال» انتخابات

مراد شیرین

ششمین دوره «انتخابات مجلس شورای اسلامی» در ماه آینده صورت خواهد گرفت. نقش این نهاد از یک سو، توازن باندهای هیأت حاکم و از سوی دیگر تعیین روش‌های جدید سرکوب از نوع تکامل یافته آن است. در لابلای مباحثات بین این باندها حجت الاسلام محمد رضا باهنر، که سخنگوی گرایش «خط امام و رهبر» است، در ضمن پشتیبانی از آقای رفسنجانی گفت که مردم دیگر به دعوای سیاسی علاقه ندارند، بلکه آنان به تورم، بیکاری، آموزش و پرورش و بهداشت بیشتر توجه دارند.

این گرایش که از ائتلاف بیش از ده باند «محافظه کاران» شکل گرفته است، ادعا دارد که مسایل اقتصادی مسئله کلیدی این انتخابات است. با هنر ضماً چند هفته پیش اعلام داشت که سرعت تعدیل و اصلاحات اقتصادی می‌بایست کاهش یابد تا وضعیت فقرا بسیار بدتر نشود. به نظر ما آقای باهنر انگشت خود را بر نکته بسیار مهمی گذاشته است که لازم به بررسی بیشتر دارد.

آیا مسایل سیاسی و اقتصادی بی ربطند؟

مسایل اقتصادی مانند تورم، بیکاری، آموزش و پرورش و بهداشت، در تحلیل نهایی، مسایل اصلی کارگران و دیگر استثمار شدگان هستند. تاریخ این را بارها در نقاط مختلف جهان نشان داده است. تا اینجا مسئله را آقای باهنر درست فهمیده است، ولی آنچه را که باهنر کاملاً مسکوت می‌گذارد رابطه لاینفک بین وجه تولید سرمایه‌داری، وجود دستگاه دولتی‌ای برای حفاظت و ضمانت دیکتاتوری طبقه سرمایه‌دار، نوع حکومت و وضعیت اقتصادی است.

وجه تولید غالب در ایران، با وجود عقب افتادگی و شکل وابسته آن، وجه تولید سرمایه‌داری است. دولتی که زمان شاه از این وجه تولید و توسعه سرمایه دفاع می‌کرد، به دلیل شکست انقلاب از سوی ضد انقلاب اسلامی، نه فقط که کاملاً متلاشی نشد بلکه بازسازی گردید. دیکتاتوری بورژوازی از نوع سلطنتی به نوع آخوندی آن تبدیل شد و نام «جمهوری اسلامی» به خود گرفت. این رژیم در این بیست سال اخیر وقت داشت که با استفاده از درآمد ملی نفت مسایل بسیار ابتدایی اقتصادی را حل کند.

ولی مشکل اصلی در آنجا نهفته است که هیچ رژیم سرمایه‌داری در جهان برای خدمت به کارگران و توده‌ها بر سر کار نمی‌آید! چنین توهمی را سرمایه‌داران رایج کرده‌اند. ولی دولت سرمایه‌داری، یعنی دستگاه بوروکراتیک و نظامی این طبقه برای سرکوب طبقه کارگر، صرفاً یک میانجی بی طرف بین سرمایه و کار نیست. و به این دلیل است که هر نوع حکومتی، چه سلطنتی، نظامی، «دموکراتیک» و اسلامی، منافع کل ملت - یعنی فراسوی مبارزه طبقاتی - را در نظر ندارد.

ولی خود باهنر نشان داده است که عده‌ای از حاکمان در این رژیم خواهان اجرای سیاست‌های اقتصادی‌ای هستند که برای فقرا - بخوانید اکثریت جمعیت ایران - عواقب بدی خواهد داشت. این به خوبی نشان می‌دهد که دعوای بین «اصلاحگران» و «محافظه کاران» بر سر روند و سرعت خصوصی کردن صنایع و دیگر منابع و نهادها، و شرایط دسترسی به سرمایه‌گذاری خارجی، است.

سوالی که در اینجا طرح می‌شود این است که چرا پس از یک انقلاب «ضد امپریالیستی» که در آن میلیون‌ها شرکت کردند، یک جنگ هشت ساله بر علیه «نوکر آمریکا» و کمک به «انقلابیون» (!) اسلامی در سراسر جهان امروز مسئله کلیدی بر سر نوع مشخص و سرعت ایجاد روابط با کشورهای امپریالیستی عنوان می‌شود. این نمایانگر بارز این است که ایران هنوز یک کشور سرمایه‌داری است که در بهترین حالت «تعدیل اقتصادی» و «توسعه» مانند زمان شاه خواهد بود.

حقیقتی که آقای باهنر می‌خواهد پنهان کند این است که مسایل اقتصادی هر کشور سرمایه‌داری به دلیل این وجود دارند که تولید کنندگان تمامی ثروت موجود در جامعه از محصول تولید خود محرومند و مجبورند که نیروی کار خود را به طور کار مزدی به سرمایه‌داران (و یا دولت آنان) بفروشند. از این طریق است که کارگران مقدار بسیار کمی از تولید خود را از سرمایه‌داران دریافت می‌کنند - تا از گرسنگی از پای در نیایند - و سرمایه‌داران اکثر آن را به خود اختصاص می‌دهند. به این شکل کارگران (و دیگر اقشار تحت استثمار) هر روز فقیرتر و فقیرتر می‌شوند و سرمایه‌داران ثروت بیشتری را انباشت می‌کنند.

وضعیت هر کشور سرمایه‌داری به موقعیت آن در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بر می‌گردد، و این در مورد ایران به خاطر نوع ویژه حکومت بسیار وخیمتر از زمان شاه شده است.

تیر ۱۳۷۸: آغاز مرحله‌ای جدید در مبارزات

پس از تیر ماه امسال دیگر مبارزات ضد رژیم سرمایه‌داری - آخوندی وارد مرحله جدیدی شده‌اند. فصل جدید تاریخ جامعه ایران نمایانگر تغییر توازن قوا به نفع توده‌ها بوده است. با اینکه هنوز ما با شرایط انقلابی روبرو نیستیم، ولی دیگر وارد مرحله‌ای شده‌ایم که در آن هر روز مبارزات، اعتصابات، اعتراضات، شورش‌ها و دیگر اشکال ابراز ناراضی توده‌ها از وضعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور بروز می‌کند. و با وجود اینکه شاید برای سال‌ها عناصر لازم یک وضعیت انقلابی فراهم نشوند وقایع چند ماه اخیر، و به خصوص چند هفته اخیر، به روشنی نشان داده‌اند که زمینه و فضای مبارزات از هر مقطعی دیگر در هجده سال اخیر سریع‌تر رشد کرده‌اند. این مهمترین حقیقت در مورد وضعیت کنونی ایران است. تفاوت این انتخابات با هر یک از انتخابات زمان حیات این رژیم - حتی ۲ خرداد ۱۳۷۶ - این است که این نمایش در مقابل جنبشی فعال و فراگیر متشکل از کارگران و دانشجویان انجام می‌گیرد. این انتخابات در زمانی روی خواهد داد که توده‌های تحت استثمار و ستم، به خصوص طبقه کارگر، سعی می‌کنند که سرنوشت خود را در دست خود بگیرند. با اینکه این به طور نسبی، ناقص، پراکنده و بدون هماهنگی و سازماندهی کاف است، آنها حاضرند با دستگاه‌های سرکوب این رژیم سرمایه‌داری دست و پنجه نرم کنند.

پیش از پنج هزار نامزد «بی‌بخار»!

بنا بر آمار خود رژیم بیش از شش هزار نفر خود را کاندید انتخابات کردند و ۷۵۸ نفر از آنان از سوی هیأت نظارت «مجلس خبرگان» رد صلاحیت شدند («مهمشهری»، ۲۵ دی). البته باید دانست که باقیمانده نامزدها نیز فاقد قدرت و علاقه در ایجاد تغییرات اساسی در جامعه هستند.

وقایع چند هفته اخیر مانند اعتصابات کارگران، تظاهرات وسیع اهالی شهرک «چهار دانگه»، اهالی «هفتگل»، دختران دانشجوی و غیره نشانگر تنها راه معقول و واقعی برای کسب مطالبات آنان است. چرا می‌بایست توده‌ها برای جلب توجه نمایندگان مجلس، مقامات دیگر حکومت و نامزدان مجلس ششم جاده مسدود کنند، ساختمان‌های دولتی را آتش بزنند و یا تحصن کنند؟ و چرا می‌بایست این تظاهرات با مداخله خشونت‌بار نیروهای نظامی و قول و قرارهای تو خالی اتمام یابند؟ برای اینکه این مجلس شامل «والایان» حکومت اسلامی و نمایندگان طبقه سرمایه‌دار است!

در شرایطی که حتی طرفداران خود رژیم، منجمله ۹ نفر از نمایندگان مجلس، از نامزدی در انتخابات حذف شده‌اند و باندهای رژیم هر چه بیشتر به دو قطب - که هر دو به مسایل ابتدایی کارگران، جوانان، زنان، اقلیت‌های ملی و غیره

پاسخ به پنج سؤال درباره‌ی جنبش دانشجویی

داریوش حاتمی

۱ - آیا دانشجویان به تنهایی و با پتانسیلی که دارند هستند قادرند تحول اساسی در جامعه صورت دهند؟ مکانیزم پیوند دانشجویان و کارگران چگونه است؟

جواب این سوال خیر است. اما چرا؟ ببینید، ما معتقد هستیم حتی طبقه کارگر هم به تنهایی و با نیروی عظیم بلقوه‌یی که داراست قادر نیست، در جنبش و طغیانهای خودبخودی نقش اصلی را در سازماندهی ایفا کند. دور نیست اگر به تظاهرات کارگران جوان در «اسلام شهر» نگاهی بیندازیم.

در مورد جنبش دانشجویی و پتانسیل آن هیچ حرفی نیست، اما نیروی که قادر است در یک جنبش و حرکت عظیم توده‌یی، نقش اصلی را داشته و حافظ تداوم آن باشند، طبقه‌یی نیست جز آن طبقه‌یی که در تولید، نقش اصلی را ایفا کند. این طبقه، طبقه کارگر است که قادر است در کنار سایر متحدانش در چارچوب یک حزب پیشتاز انقلابی و از طریق قیام مسلحانه و اعتصاب عمومی، خطوط روشن یک جامعه سوسیالیستی را برای همگان ترسیم کند.

طبقه کارگر بعد از تجربه تلخ در قیام ۱۳۵۷، امروز دیگر مکانیزمهای کودکانه و صادراتی از جانب بالادستی‌ها را قبول نکرده، بلکه متحدین خود را در عمل روزانه ارزیابی و سنجش می‌کند. لذا صدور مکانیزمهای که معمولاً از طرف گروههای چپ سستی جهت اتحاد اقشار تحت ستم، صادر می‌شوند، با بی‌اعتنایی از طرف آنان مواجه می‌گردند.

۲ - اگر برایتان امکان دارد درباره‌ی رشد جمعیت دانشجویی ایران برای ما صحبت کنید؟ آیا آمار مشخصی از کارگزاده‌های که در دانشگاهها تحصیل می‌کنند، وجود دارد؟

ببیند ایران کشوری است بسیار جوان. قریب به ۷۰ درصد این کشور زیر ۳۰ سال هستند، یعنی این جمعیت جوان عموماً بعد از انقلاب یا مصادف با آن تولد یافته‌اند. جمعیت دانش‌آموزی ایران ۱۹ میلیون و جمعیت دانشجویی آن بیشتر از ۵ میلیون است که این کشور را در سطح بیست و نهمین کشور دانشجویخیز جهان قرار می‌دهد. رشد جمعیت دانشجویی ۲۱٫۸ درصد سال، و از هر ۱۰۰ هزار نفر جمعیت ایران بالغ بر ۱۱۳۴ نفر دانشجو هستند.

اما درباره‌ی دانشجویانی که از طبقات محروم جامعه به دانشگاه راه پیدا کرده‌اند، اطلاعات جامه‌یی در دست نیست.

بر طبق آماري که «معین»، وزیر فرهنگ و آموزش عالی رژیم ارایه داده است قریب به ۶۰ درصد از جمعیت دانشجویی در دانشگاههای غیر دولتی درس می‌خوانند. این بدین معناست که خانواده‌های کم‌درآمد قادر به فرستادن فرزندان به دانشگاه نیستند، چراکه هزینه‌ی یک دانشجو تا زمان فارغ تحصیلی بالغ بر ۶ میلیون تومان می‌باشد. تنها درصد بسیار کمی از دانش‌آموزان کم‌بضاعت و کوشا قادرند که پس از گذشتن از هفت خوان رستم، به دانشگاه راه یابند.

۳ - عده‌ایی معتقد هستند که وقایع اخیر دانشجویی، صرفاً یک جنبش دانشجویی نبود؛ بلکه اقشار تحت ستم دیگر نیز، فعالانه در آن شرکت داشتند. خواهش می‌کنم نظرتان را در این مورد و چگونگی گسترش دامنه‌ی این جنبش، عرض کنید؟

در اینکه که جنبش ۶ روزه تیرماه در مدت بسیار کوتاهی به یک قیام فراگیر تبدیل شد، تردیدی نیست. اما اگر می‌خواهیم از کم و کیف گسترش این قیام آگاهی داشته باشیم باید بدانیم که در ایران تحت دیکتاتوری موجود، اکثریت قریب به اتفاق مطالبات اقشار تحت ستم، همانند حلقه‌های یک زنجیر به هم پیوند خورده‌اند، لذا تنها طرح یک خواسته (به شکل انفجاری)، قادر است که سایر اقشار تحت ستم جامعه را در مدت کوتاهی درگیر مبارزه کند.

جدایی از این مساله، امروز دیگر حکومت‌کنندگان قادر به حکومت کردن و اعمال سرکوب قبلی نبوده و حکومت شوندگان نیز دیگر حکام را تحمل نمی‌کنند. در شرایط اینچنینی، جنبش دانشجویی جرعه اول قیام را زده و در آتش گر گرفته، افراد عاصی و تحت ستم جامعه همراه می‌شوند. پس می‌توان رویدادها اخیر را در ۳ بخش مورد بررسی قرار داد:

۱) عده‌یی دانشجو در اعتراض به سانسور مطبوعات و خفقان فعالیتی را در چارچوب مسایل صنفی، سازماندهی می‌کنند،

۲) ملیشا و دانشجویان رادیکال، این حرکت را رادیکالیزه می‌کنند.

۳) سایر اقشار تحت ستم (زنان خانه‌دار، کارگران و سایر جوانان) به آنان می‌پیوندند.

۴ - شما که اینقدر دم از پیوند کارگر و دانشجو می‌زنید، در رخدادهای اخیر تعداد زیادی دانشجو و کارگر حضور داشتند، پس چرا با شکست مواجه گشت؟

مثل اینکه تعبیر ما از کلمه «پیوند» زیاد جا نیافته است. وقتی ما مدعی پیوند «کارگر» و «دانشجو» هستیم، منظورمان تنها حضور این دو قشر تحت ستم در یک سری فعالیتهای اعتراضی بر علیه رژیم نیست؛ این بدین معنا نیست که آنها باید مستقل از هم فعالیت کرده و در شرایط انفجاری و حاد همدیگر را پیدا کنند. بلکه ما می‌گوییم آنان باید باهم، در یک ساختار تثبیت شده، متشکل عمل کرده و در سازماندهی حرکتی براندازی فعالانه عمل کنند.

باید دانست که فعالیتی که با تشکل، آگاهانه و منضبط عمل کند، تداوم را به همراه خواهد داشت و تنها این واژه قادر است، نسخه‌ی مرگ رژیم سرمایه‌داری را بخونددی را بیچشد.

۵ - تا چه حد کارگران (بطور اخص) از دانشجویان و جنبش آنان حمایت کردند؟

اگرچه در تظاهرات ۶ روزه اخیر تعداد زیادی از کارگران پیشرو شرکت داشتند، ولی به دلایل خاصی، کارگران از حمایت کامل جنبش‌های این چنینی دوری می‌کنند؛ اما چرا؟ اولاً، آنان جنبش دانشجویی را یک جنبش رفرومیست ارزیابی کرده و تعداد زیادی از آنها بر این باورند که جنبش دانشجویی در گرویداد گرایشات دوم‌خردادی افتاده و به بی‌راهه می‌رود.

ثانیاً، آنان هیچ‌گاه ریسک نمی‌کنند، چراکه خطر برای آنان به معنی نابودی خودشان و خانواده‌اشان محسوب می‌شود؛ لذا موقعی آنان خود را درگیر یک کارزار ملی عاصی عمومی - می‌کنند که زمان مناسب فرا رسیده باشد.

ثالثاً، آنان از روشنفکران و گروههای چپی که عمری به آنها دروغ گفته‌اند منزجر هستند. اعتمادی که از این طبقه سلب شده به آسانی قابل بازگشت نیست، لذا کار بسیار صبورانه، مشترک و درازمدت با این طبقه از طرف پیشگامان و روشنفکران انقلابی، امروز بیشتر از هر زمان دیگر، باید در دستور قرار گیرد.

شکست کنفرانس سازمان تجارت جهانی در سیاتل یا قدم اول سرمایه داری جهانی بسوی زوال

ناهید امین

بدنبال اعلام تشکیل کنفرانس سازمان جهانی تجارت بوسیله نمایندگان رژیمهای اغلب کشورهای جهان در شهر سیاتل واقع در ایالت واشنگتن آمریکا، از روز ۳۰ نوامبر هزاران هزار تن در خیابانهای اطراف ساختمان کنفرانس شروع بگرد آمدن کرده و بر علیه سیاستهای تجاری جهانی این نمایندگان دست به تظاهرات زدند.

تأثیر این تظاهرات توده ای بر روی صاحبان بورژوازی بقدری عمیق بود که "فاینشال تایمز" لندن که سرمقاله خود "منتقدان نظام سرمایه داری" را به دفاع از این کنفرانس نوشته بود، مجبور شد اینطور اقرار کند که، "مخالفان سرمایه داری جهانی دارند قدرت و نیرو میابند." این اعتراضات اهمیت زیادی دارند و باید بعنوان زنگ خطر از طرف مردم ناراضی نسبت به نظام سرمایه داری تلقی شود و نیروهای متضمن این "جهانی شدن" دارند به سطح خطرناکی میرسند. این روزنامه اما باز هم همچنان به حمایت از برگزاری این کنفرانس و اهداف آن ادامه میدهد.

در طول دهه ۱۹۹۰، آمار مستند بسیاری نشان داده که بدنبال "جهانی شدن" سرمایه داری چگونه جمعیت جهان بدو قطب متضاد تقسیم شده و در نتیجه آن بیلیونها انسان جذب قطب فقر و فلاکت گردیده، در حالیکه بر سر قطب دیگر تعداد ناچیزی از سرمایه داران جهانی نشسته اند و سود سرمایه های آنها روزانه بشکل بادنککی در حال رشد است. یک نمونه از اینگونه آمارها نشان میدهد که ثروت ۴۷۵ میلیارد دلاری جهانی، برابر است با کل درآمد نیمی از جمعیت جهان، یعنی ۳ بیلیون نفر.

تظاهرات بر علیه سازمان تجارت جهانی را گروه ها و سازمانهای مختلفی ترتیب دادند و در آنها از جریانات راست (که منافعتشان در خطر قرار داشت) گرفته تا سازمانهای رفورمیستی چپ حضور داشتند. سازمانهای جهانی مستقل، ولی بورژوازی، نیز مانند "حفظ محیط زیست" و "حقوق بشر" شرکت کردند.

آنچه که بیش از همه قابل ملاحظه بود، شرکت جوانان و دانشجویان آمریکایی که از تمام ایالات آمریکا برای این تظاهرات آمده و شعارهای آنها بر علیه تشکیل این کنفرانس میباشد. آنها در واقع ناخشنودی توده مردم آن کشور را در رابطه با روندی که جامعه در آن افتاده است، به نمایش گذاشتند: تسلط کمپانی های بزرگ تجاری بر تمامی ابعاد زندگی اجتماعی مردم، بطور سیستماتیکي ایجاد وسوسه برای تجمع ثروت در میان مردم، مقررات دیوانه کننده بر سر حفظ "نظم و قانون" و ستایش ارتش، رشد نژادپرستی و بی تفاوتی کلیه دستگاههای دولتی نسبت به نیازهای توده وسیعی از مردم.

زدوخورد روز ۶ دسامبر بین پلیس و تظاهرکنندگان در واقع نشانگر ابعاد و ماهیت انفجاری موجود در جامعه آمریکا و در سطح جهانی است. این تظاهرات بزرگترین تظاهرات سیاسی از زمان جنگ ویتنام بشمار میرود (البته صرف نظر از مبارزات سیاسی بر علیه نژادپرستی در شهر لوس آنجلس در سال ۱۹۹۲). با وجود

اینکه ابعاد این مبارزات و زدوخورد با پلیس به حد مبارزات دهه ۱۹۶۰ علیه جنگ ویتنام نمیرسید، ولی نمایانگر رشد مجدد آگاهی سیاسی و اجتماعی جوانان و طبقه کارگر این کشور است.

نظرخواهی عمومی در طول برگزاری کنفرانس سازمان تجارت جهانی و برنامه آن نشان داد که دقیقاً دو طبقه در آن جامعه وجود دارد: آنانکه درآمد سالیانه اشان از ۲۰,۰۰۰ دلار در سال به پایین است که عموماً معتقد بودند که تجارت آزاد و جهانی کردن تجارت به ضرر آنان است و دیگر، آنانکه درآمدی بالای ۵۰,۰۰۰ دلار در سال داشتند (که البته در اقلیت قرار داشتند) معتقد بودند که برنامه و سیاست این کنفرانس حرکت مثبتی است.

دولت کلینتون در خواب خوش اینکه میتواند برنامه خود را به "اتحاد اروپا" تحمیل کرده و کشورهای در حال رشد و عقب مانده را هر چه بیشتر استثمار نماید، حتی اداره امور و برگزاری این کنفرانس را بعده یکی از همکاران نزدیک "جان سوبینی" رئیس کل اتحادیه های کارگری آمریکا گذاشت، غافل از اینکه این اتحادیه ها با وجود داشتن رهبری بوروکرات خود، در این تظاهرات شرکت خواهند کرد.

حوادث سیاتل در نهایت عملاً فراسوی آنچه که رهبری بوروکرات اتحادیه ها و سایر صلحجویان و مدافعان محیط زیست تصور میکردند، رفت. زمانیکه حوادث خیابانی بر آنچه که در درون جلسه میگذشت سایه افکند، پلیس و مأموران امنیتی هم از هیچگونه خشونتی خودداری نورزیدند. به تأیید "نیویورک تایمز" و "وال استریت ژورنال"، بدستور کاخ سفید مسئولان امنیتی سیاتل با استفاده از نیروی پلیس و گارد ملی بسروکوبی تظاهرکنندگان در خیابانهای اطراف ساختمان کنفرانس پرداخته و عبور و مرور را ممنوع اعلام نمود.

شکست کنفرانس سازمان تجارت جهانی در سیاتل متضمن بسرازمی کشیده شدن معاملات سرمایه داری جهانی است. با وجود اینکه شرکت کنندگان در این کنفرانس همواره سعی کردند تا صورت خود را با سیلی سرخ نهند، ولی بهر حال واقعیت را نتوانستند پنهان نگاهدارند. این نشست بمنظور بستن قراردادهایی برای برخی معاملات تجاری نبود، بلکه بمنظور مشخص کردن چارچوبی بود که اقتصاد سرمایه داری جهانی در آن نقداً رشد کرده بود. این چارچوب باید برای شروع قرن جدید دقیقاً مشخص میگردد. لذا اینکه به این نحو دور از تصور به شکست انجامید، گویای دلایل ریشه داری است که توجه و پرداختن به آنها روشنگر این وضعیت میتواند باشد. در طول دهه اخیر، اختلافات بین قدرتهای بزرگ سرمایه داری روز افزون گردیده و آنان را به از همپاشیدگی کشیده است. اما همیشه در آخرین لحظه، راه حلی برای گریز از آن گرداب یافت شده است. اینبار این راه حل پیدا نشد.

در ابتدا نماینده تجاری آمریکا "شارلین بارشفسکی"، با غروری بسیار (که باعث اعتراض سایر نمایندگان گردید)، برنامه آمریکا را ارائه نموده و خواهان تأیید آن از سوی بقیه گردید. او در پایان اظهار داشت: "پیچیدگی و شکل خاص مسایل مورد بحث سبب محدود کردن ظرفیت نمایندگان در امر تصمیمگیری شد، این دولتها آمادگی برداشتن چنین قدمی را نداشتند." و نماینده "اتحاد اروپا" "پاسکال لامی" در جواب اظهار داشت که: "ما با وجدانی پاک باینجا آمدمیم و با فکری باز و برنامه ای باز خواهان حضور در این

بودیم، ریشه در تضادهای عمده و اساسی ای دارد که جهان سرمایه داری را به لرزه افکنده است: آن اینکه بین رشد جهانی نیروهای تولیدی (که خود البته خصلتی پیشرو دارد) و نظام کهنه و از کار افتاده سرمایه داری (که بر پایه ملی و مالکیت خصوصی استوار است) تضادی حل نشدنی بوجود آمده است. این تضاد، علت اصلی نرسیدن به توافق و شکست این کنفرانس میباشد.

اولین برخورد، بین سرمایه داران بزرگ آمریکا با اروپا و ژاپن پیش آمد که حاضر نبودند سیاست آمریکا را در زمینه پذیرش مسئله کشاورزی بپذیرند. آمریکا خواهان این بود که کالاهای کشاورزی در شمار سایر کالاها قرار گیرد و این از طرف بقیه رد شد.

ضربه دوم با به توافق نرسیدن قدرتهای بزرگ سرمایه داری با سایر کشورها از جمله کشورهای در حال رشد و عقب مانده، زده شد. از نظر این کشورها، برنامه های آمریکا و سایر قدرتهای بزرگ تنها برای کسب قدرت هر چه بیشتر خود، به قیمت جان ملتھائی کشورهای فقیر طراحی شده بود.

مسئله سوم هم قطبی شدن جوامع در نتیجه دیکتاتوری نظام سرمایه داری در سطح جهانی، بمنظور کسب هر چه بیشتر سود بود. تظاهرات خیابانی در سیاتل، نتیجه تأثیر این امر بر زندگی بیلیونها انسان در سطح جهان بود که پایین آمدن سطح زندگی خود و با رفتن میزان فقر را حاصل تسلط نظام سرمایه داری نه تنها بر بازار که بر تمام ابعاد زندگی اجتماعی خود میدیدند. بروز چنین مبارزه ای آنهم امروزه و در آمریکا، نمایانگر افتادن کل نظام سرمایه داری در سطح جهانی در سرازیری نابودی است. این تظاهرات و اعتراضات در کشوری بلند شده که هم اکنون و در طول دهه اخیر از یک دوره رشد اقتصادی برخوردار شده و در این زمینه گوی سبقت را از همپرازان اروپایی خود ربوده بود. در حالیکه بازار سهامی همچون "دو جونز" پس از شکست این کنفرانس به بالاترین حد خود رسید، اما بیلیونها انسان در اسفبارترین شرایط در این کشور پسر میبوند.

از دیر باز تضاد بین خصلت نیروهای تولیدی که جهش بسوی جهانی شدن بوده و سرمایه داریهای ملی کشورهای سرمایه داری، همیشه باعث متلاشی شدن خود این نظام شده است. اما در مقاطعی از تاریخ، دیده ایم که یک قدرت بزرگ با استفاده از برتری و نفوذ خود توانسته اقتصاد جهانی را بزیر چتر خود در آورده و سازماندهی کند. مثل سالهای بین ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳ که سرمایه داری تحت استیلای انگلستان رشد کرد و پایه های تجارت آزاد را بنا نهاد. سپس با رشد سرمایه داری در آلمان، تضاد بین کشورهای سرمایه داری بالا گرفت و نهایتاً منجر به جنگ جهانی اول گردید.

سالهای بین جنگ جهانی اول و دوم، سالهای از همپاشی سیستم تجارت آزاد شد و با خود، قحطی و نهایتاً جنگ جهانی دوم را به ارمغان آورد. پس از جنگ جهانی دوم، سرمایه داری مجدداً از طریق استیلای یک قدرت بزرگ دیگر - آمریکا - جان گرفته و شکوفا گردید. آمریکا اقتصاد جهانی را سازماندهی دوباره نمود.

امروزه اما، نقش سرمایه داری آمریکا نیز به پایان رسیده است. نظامی که در ابتدا توانست ابعادی چند داشته باشد و همه را به زیر چتر خویش آورد، امروزه تبدیل به نظامی یک بعدی گردیده که حتی قابل قبول همپرازان خود نمی باشد. لذا پس از بهم

کنفرانس شدیم. به نظر او مشکل اصلی ساختار خود این سازمان است، زیرا که ساختار این سازمان با پیشرفتهای امروزی در جهان سرمایه داری هماهنگی ندارد.

گزارشی بوسیله "فایننشال تایمز" از داخل این کنفرانس در ساعات آخر چنین آورده است که: کنفرانسی که میبایستی "افق تازه ای را بروی سیستم تجارتی جهانی بگشاید" تبدیل به "خواب وحشتناک" گردیده و با "بحثها و اتهامات رد و بدل شده در طول همه شب بین نمایندگان شرکت کننده، این کنفرانس به ابتذال کشیده شد. گاه به گاه جو درون کنفرانس بحدی اوضاع خیابانهای بیرون ساختمان جلسه میرسید. در ادامه کنفرانس، نمایندگان کشورهای در حال توسعه و عقب مانده، با مشتھای گره کرده بر روی میز کوبیده و خطاب به شارلین بارشفسکی، تهدید به ترک جلسه را میکردند."

با نگاهی به تاریخ این سازمان، شاید بتوانیم به دلایل ریشه ای این شکست پی ببریم. "سازمان تجارت جهانی" در سال ۱۹۹۵ بدست قدرتهای بزرگ سرمایه داری تأسیس شد. تا آنزمان، مقررات تجارت جهانی بوسیله "قرارداد عمومی مالیات بر تجارت" که در سال ۱۸۴۸ بین ۲۳ کشور بسته شده بود، تعیین میشد. "قرارداد عمومی مالیات بر تجارت" بمنظور کاهش مالیات بر روی کالاهای صنعتی عمده، تهیه گردید تا از جنگهای تجاری ویرانگر و قحطی را مانند آنچه که در دهه ۱۹۳۰ بر جهان گذاشت، جلوگیری کند.

با رشد اقتصاد جهانی از دهه ۱۹۸۰، کم کم محدود و نامناسب بودن این قرارداد احساس میشد. این قرارداد مناسب روابط اقتصادی بین المللی ای بود که عمدتاً بر پایه تبادل کالا بین کشورها استوار بود. عصر این نوع روابط اقتصادی کم کم بیابان میرسید. رشد تولید در سطح جهانی، رشد بانکهای بین المللی و سایر مراکز تأمین بودجه، همراه اصل مهم رشد صنایع خدماتی و صنایعی که با پیشرفت علوم پدید آمدند، نیاز به مکانیزمی جدید برای تنظیم روابط در حال رشد اقتصاد جهانی سرمایه داری را داشت.

لذا نقش سازمان تجارت جهانی نه تنها در تنظیم روابط تجاری کالاهای تولیدی و کشاورزی بود، که در تنظیم روابط بانکی، ارتباطات راه دور و بیمه آنها هم مؤثر بوده و مقررات مربوط به "حق محفوظ" متفکران و مخترعان ... کامپیوتر، بیوتکنولوژی، ویدئو و فیلم را تعیین میکرد.

خلاصه آنکه هدف از تأسیس سازمان تجارت جهانی بدست قدرتهای بزرگ سرمایه داری این بود که یک سازمان جهانی که اداره کننده امورات تولیدات جهانی باشد، بوجود آید، زیرا که رشد سریع و روزافزون وسایل حمل و نقل و ارتباط جمعی و پیشرفتهای گسترده و سریع در زمینه نیروهای تولیدی، بدنبال کشفهای تازه علمی در تکنولوژی، نیاز به مدیریت و گرداندگی در ابعاد جهانی داشت.

بر خلاف هدف اصلی اما، سازمان تجارت جهانی آن جنبه جهانی خود را نیافته و در حقیقت متأثر از سیستمهای سرمایه داری کشورهای عضو گردیده و لذا توانست آن مکانیزمی باشد که با رشد نیروهای تولیدی جلو برود؛ برعکس، میدانی شد برای مبارزات شوم بین اعضای آن در بازار عرضه به منظور کسب هر چه بیشتر سود یکی در مقابل دیگری.

بعبارت دیگر، آنچه که ما در کنفرانس سیاتل ناظر آن

وضعیت کارگران در امریکا

جری وایت

در جلسه ای که کلینتون، رئیس جمهور امریکا با وزرای آن کشور در رابطه با کنفرانس سیاتل داشت، مصمصانه خواهان مطرح کردن استاندارد کار در ابعاد بین المللی گردید. او در ضمن در مصاحبه ای که با یکی از روزنامه های شهر سیاتل بعمل آورد، اعلام نمود که کشورهایی که اجازه کار اجباری و کار کودکان را داده و از حق مسلم کارگران در سازماندهی خود جلوگیری میکنند، میبایستی مورد تحریم تجاری قرار گیرند. او خطاب به وزرای تجارت چنین گفت: "انکار اهمیت چنین مسائلی در زمینه اقتصاد جهانی، بمعنای نادیده گرفتن ارزش والای کار است."

صرفنظر از اینکه این نوع برخورد با حقوق و مسائل طبقه کارگر خود جای بحث دارد، باید به هدف کلینتون از مطرح کردن این نوع مسائل بپردازیم که یکی ارائه دادن سیاست تجاری ایستکه باصطلاح حاوی قدمهای بزرگی از طرف امریکا است و بمنظور گرفتن امتیاز از سایر کشورها بکار برده میشود. اما این تنها یک جنبه آنست. جنبه دیگر آن که از طرف صدها خبرنگار و ژورنالیست حاضر در سیاتل ملاحظه گردید، اما در سکونت کامل برگزار شد، این بود که کلینتون میخواست از این طریق خود را بعنوان مدافع حقوق کارگر جلوه گر سازد. دراین زمینه، حتی یک نفر از خبرنگاران دستگاه، برخورد کلینتون را مورد سؤال قرار نداد. هیچکس این نمونه آمریکایی از "انسانیت" را به سؤال نگذاشت.

اما در عوض، ویلیام سفایر از "نیویورک تایمز" از کلینتون و زحمات او بخاطر "چراغ دست و نمونه ای برای دیگران بمنظور رسیدن به تجارت آزاد" تقدیر کرد.

بررسی ای اجمالی از وضعیت و حقوق فعلی کارگران آمریکایی کافی است تا خصلت دروغین و ریاکارانه این نوع ادعاها را بتوان ثابت نمود. موقعیت اجتماعی طبقه کارگر امریکا از خیلی جهات در مقایسه با سایر کشورهای صنعتی پیشرفته در جهان، بسیار عقب افتاده و خستون آمیز است.

اولین اصل در حفظ "حقوق کارگران" وجود امنیت شغلی است. هیچ کارگری در هیچ جای دنیا نمیتواند آینده ای برای خود ترسیم نماید، مگر اینکه در درجه اول دارای شغلی باشد که زندگی او و خانواده اش را تأمین کند و او در حفظ آن، امنیت داشته باشد. اما کارگران امریکا حتی از این حداقل امنیتی که کارگران ژاپنی و اروپایی در برابر اخراجها و بازخریدها برخوردارند هم برخوردار نمیشوند. این البته صرفنظر از این واقعیت است که با "آمریکایی شدن" اقتصاد جهانی، حتی کارگران آن کشورها نیز کم کم این امنیت خود را از دست داده اند.

کارفرمایان آلمانی، ژاپنی و کشورهای دیگر، با نگاهی غبطه آمیز و باور نکردنی به اینکه چگونه کارفرمایان آمریکایی براحتی کارگران خود را از کار بیکار میکنند، مینگردند. طی دو دهه گذشته، میلیونها زمینه شغلی در امریکا از بین رفته است، ولی در این رابطه کارگران آمریکایی هیچگونه حق ابراز نظر یا اعتراض نداشته اند.

رشد اخیر اقتصادی در امریکا، بهیچوجه، شغلهایی با درآمد

خوب و پایدار را به همراه نداشته است، بلکه برعکس، این شغلها اغلب در زمینه خدمات بوده که عموماً از پایین ترین حد درآمد برخوردارند. اغلب این شغلها نیمه وقت، موقت و کارهای غیر استاندارد بوده اند. در یک کارخانه صنعتی، برای نمونه تمام کارگران را قراردادی استخدام میکنند تا کارفرمایان از پرداخت مزایای کارگران در زمینه های بازنشستگی، بیکاری، بهداشت و درمان و حتی پرداخت مالیات کارفرما محفوظ بمانند. این در حالی است که در طول دو دهه گذشته ساعات کار هفتگی بالا رفته و در مقایسه با کارگران اروپایی و ژاپنی ساعات کار کارگران آمریکایی بمراتب بیشتر شده است. برای مثال، اگر کارگران آلمانی قرار باشد که به نسبت کارگران آمریکایی کار کنند، میباید سالیانه ۵۰۰ ساعت بیشتر از آنچه که اکنون کار میکنند، کار کنند. کارگران امریکا عموماً مجبورند که اضافه کاری کنند، چون یا کارفرما به آنها دستور میدهد و یا خود به لحاظ وضع اقتصادی نیاز به اضافه کاری دارند.

از نظر میزان دستمزد هم کارگران آمریکایی در مقایسه با کارگران اروپایی و ژاپنی طی دو دهه گذشته عقب افتاده اند. در امریکا اغلب زن و شوهرها هر دو مجبورند کار کنند و آنهم نه یک کار که هر کدام اغلب دو یا سه کار دارند و آن تنها برای گذران زندگی.

نکته قابل ملاحظه بعدی، وضع سلامت و ایمنی کارگران در محل کار است. از میان ۱۵ کشور صنعتی امریکا در رده آخر قرار دارد. در این کشور سالیانه حدود ۶۰۰۰۰ کارگر کشته میشوند، حدود ۵۰۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰ تن بر اثر بیماریهای ناشی از نوع کار به بستر مرگ میافتند و ۷ میلیون زخمی و معلول میدهد.

در امریکا مزایای شغلی کارگری و کمکههای اجتماعی در زمینه هایی نظیر حقوق بازنشستگی، بیکاری و درمان عمومی، حق فرزند، بیمه های اجتماعی و نظایر اینها یا وجود ندارند و یا اگر وجود دارند بسیار ناچیزند. اغلب کارگران آمریکایی برای اینکه از حقوق ایام مرخصی برخوردار باشند، باید لااقل دو سال کار کرده باشند و آنوقت هم مرخصی آنها بیش از ۲ هفته نیست. در حالیکه کارگران فرانسوی و آلمانی در همان سال اول از ۵ تا ۶ هفته مرخصی در سال برخوردارند. زنان کارگر آمریکایی از هیچگونه حقوق دوران زایمان برخوردار نیستند.

مرحله بعدی، بررسی وضعیت کارگرانی است که در واقع به بیگاری کشیده میشوند و کار کودکان. در زمان برگزاری کنفرانس سازمان تجارت جهانی، کلینتون استشار کودکان را مورد انتقاد قرار داد، اما او فراموش کرد که این مسئله تنها متعلق به کشورهای جهان سوم نیست. صد ها هزار (اگر نگوئیم میلیونها) کودک در مزارع کشاورزی، کارخانجات لباس دوزی و ساختمان سازی و سایر مراکز کارگری در امریکا کار میکنند که البته اغلب کودکان مهاجر هستند.

در این زمینه دولت امریکا هرگز آمار صحیحی را بیرون نداده و با مسئله بطور جدی برخورد نکرده است. بهمین ترتیب نیز این دولت در زمینه آمار صحیح مرگ و میر و آسیب این کودکان سکوت کرده است. اما پرونده های بیمارستانها نشان میدهند که هر ۵ روز یک جوان زیر ۱۸ سال بر اثر حادثه ای در محل کار جان خود را از دست میدهد و سالیانه ۶۵۰۰۰ کودک بطور اترانس به بیمارستان آورده میشوند.

اجلاس کشورهای عضو اتحاد اروپا در هلسنکی چرخش خشمناک اروپا بر علیه آمریکا

بلافاصله پس از کنفرانس سازمان تجارت جهانی در سیاتل، کشورهای عضو اتحادیه اروپا در شهر هلسنکی واقع در فنلاند، اجلاسی ترتیب دادند که مهر تأییدی بود بر خواسته ها و منافع این کشورها در برابر آمریکا. یکی از توافق های بسیار قابل توجه در این اجلاس، توافق بر سر ایجاد یک ارتش نیرومند چند ملیتی اروپایی تا سال ۲۰۰۳ بود با ۵۰,۰۰۰ تا ۶۰,۰۰۰ نفر.

خواهیه سولانا دبیر کل سابق ناتو را نیز بسمت رهبری سیاست خارجی و امنیتی کشورهای عضو اتحاد اروپا انتخاب نمودند. با این انتخاب، او میتواند بطور رسمی سازمان دفاع و امنیت اروپا را که کاملاً مستقل از ناتو (که تحت تسلط آمریکا است) باشد، بوجود آورد. این نیروی نظامی مستقل باید قادر باشد در صورت نیاز بلافاصله اقدام بعمل کند و باصطلاح مشغول حفظ صلح باشد. چنین دستگاهی برنامه نظامی خاص خود و کمیته دائمی سیاسی و امنیتی خود را لازم دارد.

اروپا در عین حال، میکوشد تا فاصله تکنولوژیکی خود را با آمریکا در زمینه نظامی پر کند. لذا در این رابطه برنامه پیشرفته ای برای رشد سه نوع جنگنده بمب افکن دارد: جنگنده اروپایی انگلو-آلمانی، گرین سوئد و رافال فرانسه. علاوه بر اینها، در حال دست یافتن به زمینه های نوینی در صنعت فضایی و اسلحه نظامی است.

اگرچه آمریکا در ایجاد چنین استقلالی برای اروپا موافقت کرده است، ولی مرتب متذکر شده که ناتو در هر صورت باید بر روی کار این سازمان اروپایی نقش تعیین کننده داشته باشد. پیشنهاد تشکیل چنین ارگان مستقلی را در ابتدا و از چندی پیش بریتانیا با حمایت فرانسه داد و بر ایجاد یک اروپای متحد تأکید ورزید، ولی از طرف آمریکا مورد سرزنش و انتقاد واقع گردید. در ماه اکتبر گذشته نیز وزیر دفاع آمریکا ناخشنودی خود را از اینکه چنین ارگان اروپایی در نهایت بخواهد با ناتو رقابت کند، نشان داد.

با گشایش راه برای عضویت ترکیه در اتحاد اروپا، راه برای عضویت کشور مالتا و ده کشور اروپای شرقی (رومانی، اسلواکی، لاتوی، لتوانی، بلغارستان که از سال آینده وارد بحث خواهند شد و به جرگه قبرس، مجارستان، لهستان، استونی و جمهوری چک خواهند پیوست) نیز بدنبال یک سری تغییرات در قوانین اتحاد اروپا، از سال ۲۰۰۲ باز خواهد شد تا از سال ۲۰۰۵-۶ شروع به عضو شدن نمایند. اتحاد اروپا در نظر دارد که تا سال ۲۰۲۵ تعداد کشورهای عضو را از ۱۵ به ۲۸ برساند. جمعیت کل کشورهای عضو آنگاه به حدود ۵۰۰ میلیون میرسد که افزایشی برابر ۳۰ درصد میباشد.

از آنجاییکه ترکیه از نظر استراتژیکی همیشه یک عضو حساس ناتو بوده است، آمریکا در طول این مدت کوشیده تا از عضویت آن کشور در اتحاد اروپا جلوگیری کند. ترکیه تنها پایگاه قابل اعتماد آمریکا در رابطه با منطقه نفت خیز قزاقستان است و اکنون با عضویت کشورهای اروپای شرقی در اتحاد اروپا، در واقع منافع اتحاد اروپا در مقابل منافع آمریکا در منطقه قرار میگیرد.

بدین ترتیب، تنها کشورهای تحت کنترل روسیه، منطقه بالکان، ایسلند، نروژ و سوئیس هستند که خارج از اتحاد اروپا قرار میگیرند. حتی کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق مانند اوکراین، گرجستان، مولدووا، ارمنستان و آذربایجان هم تقاضای عضویت در اتحاد اروپا را داده اند. اما اینهمه شدت علاقه به متحد شدن، بین کشورهای قاره اروپا، آنرا بیش از هر وقت دیگر بطرف بی ثباتی سوق میدهد که از سال ۱۹۴۵ تا کنون بی سابقه بوده است.

عضویت چنین کشورهایی با رژیم هایی که از نظر اقتصادی و اجتماعی در واقع متلاشی شده هستند، عاقبت اتحاد اروپا را به زانو در خواهد آورد. اما اتحاد اروپا در حال حاضر تمام هدفش اینست که موقعیت غالب خود را بر زمینه های اقتصادی و تجاری این کشورها محکم کرده و نفوذ اتحاد اروپا را بر بانکها و شرکتهای بزرگ موجود در این کشورها تسهیل بخشد.

توافقات کلی دیگر بین کشورهای اتحاد اروپا در اجلاس هلسنکی در مورد کاهش مزایای اجتماعی و دستمزدها بود. علاوه بر این گذراندن قانون کاهش مالیات شرکتهای، پرداخت دستمزد ارزان به جوانان و ممانعت از دادن بازنشستگی زودرس از جمله سایر قوانین به تأیید رسیده در این نشست بود.

در پی شکست کنفرانس سیاتل، آلمان یکی از کشورهای بسیار فعال در زمینه ایجاد اتحاد اروپایی نیرومند در برابر آمریکا بوده است.

از آنجاییکه دلیل اصلی قرار گرفتن اروپا در مقابل آمریکا، در نهایت همان مسئله سود سرمایه است و از آنجاییکه در این راستا سرمایه داری از هیچ وسیله ای برای دستیابی به این سود صرفنظر نخواهد کرد، بزرگترین خطری که توده مردم و طبقه کارگر کشورهای متقاضی و نامبرده در بالا را تهدید میکند، مورد سو، استفاده قرارگرفتنشان از سوی اتحاد اروپا در مبارزات و جنگهای بین این دو قطب سرمایه داری است. برای نمونه، سربازگیری از میان این مردم برای نیرومند کردن ارتش مستقل اتحاد اروپا یکی از اسف انگیزترین سو، استفاده های است که اروپا از این مردم تهدید خواهد کرد. ■

تهیه: سارا قاضی

گزارش تظاهرات ایستاده علیه خرازی در لندن

ایرانیان آزاده و مترقی در پی سفر خرازی به انگلستان، ۱۰ ژانویه، در مقابل ساختمان وزارت امور خارجه گرد آمده و با فریادهای معترضانه خود از مصاحبه خرازی که قرار بود در حیاط این عمارت برگزار شود، جلوگیری کردند. این تظاهرات ایستاده از سوی تعدادی از خبرنگارها مخابره شد.

سخنرانی های فعالان
«اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران»
بر روی سی دی موجود است

درسهایی از مارکسیزم انقلابی

تئوری مارکسیستی برای

اقتصاد سیاسی

متخصصان اقتصادی نظام سرمایه داری خوششان میاید که ما را با فرمولهای ریاضی کور کنند - اما مدلهای آنها، هر بار که بحرانی سیستم را از هم میپاشد، فرو میریزند. "بیل جنکینز" در اینجا نشان میدهد که چرا اقتصاد سیاسی مارکسیزم بهتر از کتابهای خشک اقتصاددانان، میتواند مسائل را تشریح کند.

رشته اقتصاد در ظرف چند سال گذشته اعتبار خود را از دست داده است. اقتصاددان نتوانستند بحران سال ۱۹۹۷ آسیا را پیش بینی کنند. مجله "اکنومیس"، در حالیکه چشم و گوش خود را نسبت به "واگیر" شدن بحران آسیا بسته بود، در ژانویه ۱۹۹۸ غلط پیش بینی کرد که سالی که در پیش بود، بزرگترین رشد اقتصادی را در سطح جهان با خود همراه خواهد داشت. برندگان جایزه نوبل در رشته اقتصاد، سال گذشته از بودجه خود بیلیونها دلار را با دنبال کردن همین تئوریهای باختند.

رشته اقتصاد روز بروز تبدیل به مدلهای ریاضی و ارقامی شده که نسبت به روابط و رفتار انسانها بیشتر و بیشتر جنبه انتزاعی یافته است. این رشته دیگر بمنظور یک وسیله علمی بکار گرفته نمیشود، بلکه تبدیل بوسیله تبلیغاتی برای توجیه وضعیت اقتصادی در بحثها در آمده است. ممر درآمد اغلب اقتصاددانان به رشد سریع و دائمی بازار سهام وابستگی مستقیم دارد، لذا تعجب آور نباید باشد که پیش بینی های آنها هم خوشبینانه است.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی برعکس، از سوی دیگر حرکت میکند و با روابط بین مردم و طبقات آغاز میشود و میکوشد تا اقتصاد را نه همچون مکانیزم ثابت دقیقی مانند ساعت، که همچون سیستم دینامیکی مملو از تضادها که چاره ای جز از بین رفتن و جانشین شدن با نظام بهتری ندارد، بفهمد.

اقتصاد سیاسی در باره مسائلی همچون روابط بین کالا، قیمتها، عرضه و تقاضا نیست، بلکه قبل از هر چیز به مسائل مربوط به مردم و روابط اجتماعی آنها میپردازد.

مارکس از پایین و از خرده کاری آغاز نکرد. او از درون اقتصاد سیاسی "کلاسیک"، شروع نمود. البته آنها این کار را در آنزمان برای دفاع از نظام نوین در برابر مدافعان نظام کهن فئودالی انجام دادند. بنیانگذاران اقتصاد سیاسی مدرن، "ادم اسمیت" و "دیوید ریکاردو"، از هواداران سرمایه داران صنعتی جدید و بانکداران بودند. آنها یک تئوری کار ارزش درست کردند، بر این اساس که کار طبقه کارگر منبع تمام ارزشهای جدید بود که همان سودی باشد که در قلب نظام کاپیتالیستی نهفته است. آنها نشان دادند که ارزش کالا - یعنی چیزی که برای عرضه در بازار تولید میشود - بر اساس مدت زمانیکه برای تولیدش کار میبرد، تعیین میشود. آنها همچنین

نشان دادند که کالاها باهم قابل تبادل هستند، چنانچه برای تولیدشان یک میزان کار برده شده باشد.

اسمیت بر این نکته تکیه داشت که این تبادل تنها در رابطه با تبادل اجناس ممکن است، نه تبادل میان کارگر و سرمایه دار، یعنی دستمزد کار. در غیر اینصورت چگونه میتوانستیم وجود سود سرمایه را توضیح دهیم؟ ریکاردو با او مخالف بود و میگفت: کارگران و سرمایه داران دو ارزش مساوی را با هم تبادل میکنند. اما بعد این سنوال پیش میامد که پس سود از کجا میاید. ریکاردو شاهد پیشرفتهای عظیم در زمینه صنعتی شدن کارخانجات در اوایل قرن نوزدهم و بالا رفتن سطح تولید بود. او ملاحظه میکرد که تولید کالا با پیشرفت صنایع کمتر و کمتر وقت میبرد و در برابر کار کمتر کارگر دستمزد کمتری دریافت میکند، پس سود در واقع با فداکردن دستمزد کارگر پدید میاید.

رادیکالهای اولیه به این مسئله حمله کرده و معتقد بودند که در واقع سر کارگران به این نحو کلاه میروند. آنها شعارهایی را درست کرده که در آنها آمده بود: "استفاده کامل از دسترنج". لذا از سال ۱۸۳۰ به بعد، همچنانکه مبارزات طبقاتی در انگستان و اروپا شدت مییافت، یک فرقه متخصص از میان اقتصاددانان بورژوازی ظاهر شد که سعی داشت تا مسائل را مرموز نموده تا ریشه و ابتدای پیدایش این ثروت در چنگ سرمایه داران را مخدوش گردانند. این اقتصاددانان تئوری کار ارزش را رد کردند، زیرا بروشنی مسئله استثمار طبقه کارگر را نشان میداد. و از روی تئوری این اقتصاددانان "مبتذل" بود که اقتصاد سرمایه داران امروزی جوانه زد. بنابراین این مسئولیت در سال ۱۸۴۰ بگردن مارکس و انگلس افتاد تا کار ریکاردو و اسمیت را دنبال کرده و تئوری کار ارزش را کشف کنند.

مارکس دریافت که پاسخ به مسئله کلیدی اقتصاد سیاسی نظام سرمایه داری در «دو رو» بودن ذات کار است. خود مفهوم «کار» نیاز به منزه شدن داشت (که از یک صافی بگذرد). از یکرو، مثل هر کالای دیگر، کار یک «ارزش مصرف» دارد. این بدان معناست که انواع مختلفی از کار وجود دارد: لوله کشی، برنامه ریزی کامپیوتر و غیره که همه یک نوع مهارت و تخصص میخواهد. از روی دیگر، تمام این کارهای مختلف را در سطحی انتزاعی و بر حسب این حقیقت که همه اینها را میتوان به حد مشخصی از کار اجتماعی پایین آورد، با هم متحد کرد - مارکس آنرا «انتزاعی و کار عمومی انسانی» نام نهاد.

مارکس بر اساس این تئوری، کشف نمود که ارزش تبدیلی کالا بطور انتزاعی تعیین میشود، میزان کار برده شده با میانگین گرفتن تعیین میشود، نه از روی میزان مهارت صنعتگر یا اینکه چه میزان ساختن آن کالا توجه و زحمت برده است.

مارکس بر خلاف اسمیت و ریکاردو، باین نتیجه رسید که تفاوت بین «ارزش مصرف» و «ارزش مبادله» در واقع ارتباط مستقیم با خود کار دارد. این «کار» نیست که بصورت کالا با دستمزد، مبادله میگردد، بلکه این قدرت کار کردن است که مبادله میشود: نیروی کار.

نیروی کار آن چیزی است که بوسیله سرمایه دار با پرداخت دستمزد خریداری میشود. ارزش مصرف این «کار» است که خصلت تخصصی بخود دارد. با بکار گرفتن کارگر و بکارگیری این نیرو است که قادر است بیش از ارزش نهفته در خود را تولید کند.

و دائمی اقتصاد سیاسی نظام سرمایه داری است؛ همانطور که داشتن پلیس و قانون قضایی آن وجه دیگری است برای مقابله با مبارزات استثمار شدگان.

وقتی که ما باین درک رسیدیم که منبع سود، یعنی همان ارزش اضافی که بدست طبقه کارگر تولید میشود، ریشه تضاد در نظام سرمایه داری - نظامی که خود باعث نابودی خود است - روشن میگردد. بمنظور کسب هرچه بیشتر سود، سرمایه داران مجبور به رقابت با یکدیگر میگرددند و در این گذر ماشین آلات و تکنولوژی را جایگزین نیروی انسانی میکنند. شرکتی که با استفاده از تکنولوژی بتواند مخارج تولید خود را کاهش دهد، بر رقبای خود پیشی گرفته است. اما رقبا هم دست روی دست نگذاشته یا از همین روش استفاده میکنند یا ابتکار جدید و بهتر دست میزنند. بنابراین، سرمایه داران در دراز مدت دائماً در حال یافتن ابتکار هستند در حالیکه کارگران - که منبع اصلی این ارزش اضافی هستند - تنها از همان دستمزد اولیه برخوردار میشوند. مارکس این کار را جایگزین کردن کار زنده با کار بیجان نامید. اما از آنجاییکه تنها کار زنده کارگران است که ارزش اضافی را تولید میکند، ماشینی و خودکار کردن سیستم تنها وسیله ای شد برای اینکه دائماً این منبع سود، ناچیز و نادیده گرفته شود.

بنابراین، مارکس هم مانند اسمیت و ریکاردو، این سیر نزولی "قانون" اقتصاد را که تحت تأثیر عوامل مختلف، همچون طولانی تر کردن ساعات کار یا تکنولوژی نوین، تغییر میکند را تعیین و مشخص نمود؛ سیری که چنانچه از قید رها شود، عامل نهایی تمام بحرانها است.

عامل اساسی اقتصادی سیاسی برای سوسیالیستهای انقلابی
مباید در تشریح این استثمار و بحرانها ناشی از آن نهفته باشد. ■

از نشریه و رکز پاور

بقیه از صفحه ۴

بی تفاوتند - تبدیل می شوند «تحریم» اولین کلمه ای است که به فکر هر فرد مبارز و انقلابی می رسد. ولی تخریمی که کارگران و توده های تحت استثمار و ستم را به نمائندگی تبدیل نکند «تحریم» به صورت «بی تفاوت» در حین پروسه ای که در آن سرنوشت جامعه تعیین می شود فاقد محتوای انقلابی خواهد بود.

توده ها خود بنقد در کار روند تعیین نامزدها و انتخابات نه فقط که به مبارزات خود ادامه داده اند بلکه آنها را تشدید کرده اند. کارگران و استثمار شدگان آلفرناتیو خود را در این پروسه انتخاباتی در عمل تجربه می کنند. آنان به انتظار نتیجه انتخابات نشسته اند. آنان فعالانه برای بهبود وضعیت زندگی خود و گسترش حقوق خود مبارزه می کنند و همچنین هر روز بر مقامات حکومت اسلامی فشار وارد می کنند. کمبودی که این اعتصابها، اعتراضات، شورشها و تظاهرات دارند جنبه پراکنده (از لحاظ جغرافیایی)، بخشی (یعنی جدایی مبارزات کارگران از دانشجویان و غیره)، کمبودهای سازماندهی و نبود برنامه ای که کل این مبارزات را به هم گره دهد و به عنوان توده ای ۲۰ یا ۳۰ میلیونی در راه ایجاد دیکتاتوری کارگران سازمان و رهبری دهد. ولی توده ها عملاً به عناصری از یک «تحریم فعال» رسیده اند. هدف هر فرد مبارز و انقلابی تحکیم، گسترش و هماهنگی این فعالیتها بر علیه انتخابات دزدان و قانون، برای بهبود وضع زندگی کارگران و استثمار شدگان است. ■

۲۵ دی ۱۳۷۸

بنابراین، سرمایه دار دستمزدی برابر ارزش اجناس و خدماتی که کارگر برای زنده ماندن و بازتولید نسل آینده کارگر نیاز دارد را پرداخت میکند.

بهای نیروی کار در اجتماع تعیین میشود. اما کارفرما برابر آن، کالایی با نیروی خاص خود دریافت میدارد. کارگر برای انجام کار برای مدت مشخصی معاهده میبندد و سرمایه دار هم یک کیفیت خاصی را در انجام کار میخواهد. معمولاً یک کارگر روزانه هشت ساعت کار میکند، یعنی روزانه هشت ساعت ارزش بوجود میآورد. این ارزش بین کالاهایی که این کارگر تولید کرده تقسیم میشود؛ عبارت دیگر هشت ساعت ارزش به کالاها میبخشد. برای مثال، اگر کارگر در ظرف یک ساعت یک صندلی میسازد، پس برابر یک ساعت ارزش به صندلی میدهد. اگر کارگر در هر دقیقه یک قوطی حلبی بسازد، پس ارزش قوطی حلبی برابر با یک دقیقه کار است.

اما بهای بازتولید کارگر کمتر است از ارزش کاریکه او به تولید میافزاید. از هشت ساعت کار روزانه، شاید تنها چهار ساعت کار لازم باشد تا کالایی را تولید نمود که ارزشش برابر دستمزد روزانه کارگر گردد. اما کارگر برای دریافت این دستمزد که برابر است با ارزش چهار ساعت کار، باید روزانه هشت ساعت در محل کار باقی بماند.

در طول این چهار ساعت اضافی کارگر اضافه تولیدی را ایجاد میکند که استفاده آن تماماً به سرمایه دار میرسد. این ارزش اضافی در واقع منبع سود، در نظام سرمایه داری است. این راه حلی بود که مارکس برابر تئوری کار ارزش ریکاردو ارائه داد. پایه تئوری اقتصاد سرمایه داری مارکس بر این اصل متکی است. این تئوری قفل رمز تولید در نظام سرمایه داری را میگشاید.

استثمار در نظام سرمایه داری یک قسمت غیر عادلانه یا غیر منصفانه نظام سرمایه داری نیست. سرمایه داران سود را از طبقه کارگر «نمیدزدند». استثمار بخش ارثی و حیاتی این نظام است و هم منبع مبارزات طبقاتی و بحرانهای اقتصادی - که آیندو نیز بخش جدا نشدنی این سیستم میباشد.

ما کارگران چاره ای جز کار کردن و استثمار شدن نداریم، زیرا که ابزار تولید از آن خود نداریم. سرمایه داران مالک ابزار تولید هستند.

سرمایه تنها بشکل ماشین آلات، کارخانجات، پول و سهام نیست، بلکه یک رابطه اجتماعی بین مردم هم هست. سرمایه - برای آنانکه دارند - پولی است خودگستر. در شرایط عادی، شما نمیتوانید جلوی این پولسازی را بگیرید؛ در بانک بگذارید بشما بهره میدهد، با آن کار کنید برایتان سود میآورد، سهام بخرید ارزشش دو برابر میشود. بنظر یک سرمایه دار این خود پول است که «پول میآورد».

اما در حقیقت، این کار طبقه کارگر است که ارزش تازه میآفرید که قابل تبدیل به سود میگردد. داشتن سرمایه یعنی در پروسه استثمار طبقه کارگر سهم بودن. زندگی خود را از سود سرمایه گرداندن، یعنی متعلق بودن به طبقه ای که برای منافع مادی خود حاضر است شیوه کارگران را بدوشد. بهمین ترتیب، کارگران راهی ندارند جز مقاومت، زیرا که شدت دادن به حجم کار، حذف قوانینی که بنفع کارگر است و کاهش دستمزدها از جمله روشهای متداولی است که کارفرمایان برای بالا بردن کیفیت کار و استثمار هرچه بیشتر کارگران استفاده میکنند. مبارزه طبقاتی، وجه طبیعی

بقیه در صفحه ۸

بقیه از صفحه ۷

امریکا هنوز هم از برده داری پاک نشده است. تحقیقات سالهای اخیر در دو زمینه، به بیگاری کشیدن کارگران را به اثبات رسانیده. یکی مهاجران تایلندی در لباس دوزی های لوس آنجلس و دیگری، بکارگیری کودکان معلول مکزیکی در ایستگاههای قطارهای زیر زمینی شهر نیویورک. حتی در مزارع دور افتاده فلوریدا و مزارع دور افتاده دیگر، کارگرانی وجود دارند که مثل برده بیگاری میکنند.

رئیس جمهور امریکا برای کسب اعتبار هر چه بیشتر در طول کنفرانس سازمان تجارت جهانی قراردادی را تحت عنوان "بهترین شکل کار کودکان" به امضا رسانید. این قرارداد البته شکل آبکی کنوانسیون ۳۸ سازمان کار جهانی است که اغلب کارها را برای کودکان زیر ۱۸ سال منع کرده است. در آئین امریکا به امضا، این قرارداد موافقت نکرد.

و بالاخره حق کارگران در سازماندهی و اعتصاب میباشد. از سال ۱۹۸۰ تا کنون صدها اعتصاب را کارفرمایان بزرگ امریکایی با اختیار کردن شرکتهای مبارزه با اعتصاب، گاردهای شبه ارتشی و مزدوران جانی ترور کرده و باین ترتیب بکارگران حمله نموده، آنها را مجروح یا کشته اند. مسئولان دولتی با فرستادن پلیس فدرال، نیروهای گارد ملی و پلیس محلی به محل اعتصاب، اعتصابات را در هم پاشیده و کارگران مبارز را به جرم "ایجاد اختلال" دستگیر کرده و جانیان مزدور را به جان بقیه کارگران انداخته اند. برای نمونه دولت رونالد ریگان در سال ۱۹۸۱ بروی ۱۳۰۰۰ عضو سازمان ترافیک هوایی که در اعتصاب بودند، آتش گشود. نام این کارگران در لیست سیاه ضبط و غیر از محکومیتهای معمول، تمام زندگی آنان از هم پاشیده شد، تا جاییکه عده ای بالاخره دست به خودکشی زدند.

کارفرمایان امریکایی، کارگرانی را که خواهان عضو در اتحادیه اشان هستند را به هر نحوی که شده اخراج میکنند. البته این صرفنظر از اینست که حتی کارگرانی که عضو اتحادیه ها هستند، از این عضویت بهره ای نمی برند، زیرا که دست رهبران این اتحادیه ها اغلب در همان کاسه کارفرمایان است.

اکنون برای اتمام کلام، به تأثیر سیاستهای امریکا بر روی کارگران جهان نیز نظری کوتاه میاندازیم.

دولت کلینتون و دستگاههای ارتباط جمعی آن، گناه استثمار وحشیانه کارگران کشور های جهان سوم را تماماً بگردن نظامهای داخلی این کشورها میاندازند. اما برای سرمایه داران امریکایی، این کشورها بهشت است و استثمار عظیم کارگران آنها، ارتباط مستقیم با ساختار تجارت امریکا دارد: از ساختن اتومبیلهای امریکایی گرفته تا ابزار کامپیوتری و برچیدن دانه های قهوه یا تولید اسباب بازی.

امریکا با استفاده از قدرت خود بر صندوق قرض بین المللی و بانکهای جهانی، توانسته است فشار را بر روی کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین چنان بیافزاید که در نتیجه آن کلیه مزایایی نظیر یارانه های غذایی و غیره و کمکهای اجتماعی و حق قانونی مردم فقیر این کشورها از بین رفته و در عوض خصوصی سازی شرکتهای بزرگ رشد یافته است. با خصوصی سازی نیز خیلی از کارخانجات کوچکتر از دور بیرون رفته و با تعطیل شدن آنها خیل عظیمی به بیکاران این کشورها افزوده شده است.

از سوی دیگر با در اختیار گذاشتن امکانات مالی و نظامی، امریکا به سرمداران رژیم های غیر مردمی ای همچون رژیم حاکم بر ترکیه و اندونزی و مانند آنها، امکان سرکوب کارگران را در برابر سازماندهی و اعتراضاتشان مهیا میسازد و بدین ترتیب در نابودی کمترین حق دموکراتیک این کارگران نقش مؤثر و مستقیم دارد.

لذا کلینتون، رئیس جمهور امریکا آخرین کسی است که میتواند به خود اجازه دهد که در باره "حقوق کارگران" سخنرانی و موعظه کند. ■ ترجمه سارا قاضی

خوردن کنفرانس سیاتل، "نیویورک تایمز" از قول یکی از صاحبانظران رسمی چنین نوشت: "بدتر از به توافق نرسیدن، توافقی بود که ما ممکن بود به آن برسیم."

در نتیجه سازمان تجارت جهانی آینده خوشی را به نظر نمیرسد که در پی داشته باشد. اقتصاد جهانی میتواند دوباره شکل گذشته خود را بیابد و بلوک امریکا و اروپا پیدا کند. روزنامه "دیدگاه اقتصادی استرالیا" این نظریه را در سرمقاله ای تحت عنوان "آنچه که غیر قابل تصور بود، اتفاق افتاد" با نگرانی بیان کرده است. این روزنامه مینویسد: "...این شکست در جایی رخ داد که زادگاه سرمایه های عظیم و موفق و در حال شکوفایی همچون "بوئینگ" و "مایروسافت" میباشد..." و "اگر اوضاع بهمین ترتیب پیش برود، در قرن جدید جهان میتواند در انتظار اوضاعی مانند دهه ۱۹۳۰ باشد." حوادث خیابانی در سیاتل در واقع از اهمیت بسیار زیادی در سطح جهانی برخوردار بود، اما متأسفانه نه سازماندهندگان آن و نه شرکت کنندگان در این تظاهرات آلترناتیوی در برابر برنامه های بورژوازیی بهمراه داشتند. بوروکراتهای اتحادیه های کارگری، بورژواهای طرفدار بهداشت محیط زیست و سیاستمداران حزب دموکرات امریکا جملگی خواهان جهانی شدن سرمایه داری از طریق رشد شوونیسم ملی گرایی بودند.

رشد یک جنبش سیاسی برعلیه سرمایه داری جهانی، در درجه اول نیاز به آگاهی و تشخیص این مسئله را دارد که دشمن اصلی در نظام سرمایه داری جهانی، نه جهانی شدن خصلت جوامع مدرن بشری است، بلکه مبارزه بر علیه تسلط سود سرمایه به نفع مشتی بر حقوق انسانی بیلونها انسان است و آن دیگر مبارزه ای نیست که در سطح ملی و در چارچوب یک کشور انجام گیرد.

رشد عظیم تکنولوژی در کلیه زمینه های علمی، صنعتی و پزشکی چنانچه زیر کنترل یک نظام مردمی و دموکراتیک قرار داشته باشد، میتواند در رفع نیازها و رشد کلیه جوامع بشری نقش اساسی و تعیین کننده داشته باشد. اینهمه امکانات بزرگ تکنولوژیکی، اما امروزه در اختیار چند شرکت بزرگ است و بزرگترین خاصیت آن هم پر کردن جیبهای سهامداران آن میباشد.

وظیفه تاریخی انسان در این مقطع، این نیست که مانع رشد علم و تکنولوژی گشته و به روشهای کهنه سابق برگردد، بلکه باید این نیروهای فوق العاده بزرگ تولید را که با کار عظیم انسانهای زحمتکش حاصل میگرددند از چنگال این عده محدود بیرون آورد.

این وظیفه سوسیالیستهای انقلابی است که پایه های یک جنبش کارگری جهانی را بنا نهند. ستم و استثمار را دیگر نمیتوان تنها در چارچوب یک کشور و در ابعاد ملی از بین برد. نظام سرمایه داری خصوصی و دولتهای حاکم آن دیگر دوران خود را پشت سر گذاشته اند. آنها در برابر سرعت رشد اقتصاد جهانی عقب افتاده اند. این اقتصاد نیاز به یک نظام توده ای جهانی دارد که بتواند از عهده رشد آن بر آمده و قادر باشد با برنامه و منطقی از منابع طبیعی استفاده نموده و در جهت پیشبرد این اقتصاد مصرف نماید.

آنچه که سرمایه داری جهانی در ابتدای دهه ۱۹۹۰ بعنوان شکست "سوسیالیسم" جشن گرفت، در واقع سقوط نظام استالینیستی بود. یکی از ضعفهای نظام استالینیستی همانا نداشتن درک از مفهوم "بین المللی" سوسیالیسم بود. دهه ۱۹۹۰ اما، با اولین نشانه از شکست نظام سرمایه داری جهانی به پایان میرسد. ■ (دسامبر ۱۹۹۹)

در صنایع تولیدی بکار گیرد. بنابراین، به نفع سودهای کلان سرمایه های امپریالیستی، "انهدام" دیدگاه های ایدئولوژیکی خود را نیز در باره زن لازم می بیند و در راه آن از تسلط سیاسی و اقتصادی بر این کشورهای نیمه کلونیزه هم استفاده میکند.

۶



ستم سیستماتیک

وارد بر زنان تحت نظام

سرمایه داری

خانواده طبقه کارگر عرصه غالب برای باز تولید نیروی کار به مثابه کالا است. هم به وسیله حفظ و ادامه نیروی کار روزانه هر کارگر، یعنی باز تولید نیروی کار به مثابه کالا و هم پرورش نسلهای آینده کارگر، مرکز انجام این کار در خانه است که در واقع خارج از محیط تولید اجتماعی میباشد. این کار خانگی در حد طاقت فرسایی بوسیله زنان انجام میشود و آنان در مقابل اینکار هیچ گونه دستمزدی نمی گیرند. در عوض، طبقه کارگر روی هم رفته، یک دستمزد برای باز تولید این نیروی کار دریافت میدارد که در آن دستمزدی برای کار زن محاسبه نشده است و تصور بر این امر گذاشته میشود که دستمزد شوهر، کل خانواده را تامین خواهد کرد. این امر در نتیجه، باعث وابستگی فوق العاده زنانی که بیرون خانه کار نمیکند، بر شوهرانشان میگردد. جدائی بین کار در خانه از بقیه کارهای اجتماعی به نفع سرمایه که در کارخانه و امثالهم انجام میشوند، ریشه موقعیت نامساوی زنان با مردان میباشد.

خصلت کار در خانه عموماً تکراری و سخت بوده و زن آنرا در خلوت خویش و جدا از دیگر زنان- که آنها نیز به همین کار مشغولند- انجام میدهد. این امر آنها را از خصلت اجتماعی کار در نظام سرمایه داری بریده و دور میکند. در حالیکه این ارتباط اجتماعی برای طبقه کارگر به عنوان یک طبقه آگاه و منجمم که قادر است تغییرات اجتماعی را بوجود آورد، حیاتی بشمار می آید. این نکته در رابطه با هم آنهایی که به کارهای خانگی اشتغال دارند، زنان، مردان و کودکان، صادق است.

نظام سرمایه داری در عمل ثابت کرده است که توانائی اجتماعی کردن کار خانگی را ندارد. اگر چه خیلی از انواع کارهای خانگی گذشته، مانند خیاطی و آماده کردن موادغذائی در نظام سرمایه داری تبدیل به صنایع پر سودی شده اند، به سایر کارهای خانگی مانند نگهداری از کودکان، بیماران و آنان که به کمک و توجه در خانواده نیاز دارند، رسیدگی کافی با روشهای اجتماعی نشده است. این رشته از کار در «اهل خانه» است که سرمایه داری قادر به اجتماعی کردن کامل آن نیست.

پناسل لازم، اما، برای اجتماعی کردن این رشته های کار خانگی آشکارا وجود دارند. در طول جنگ جهانی دوم در انگلستان و امریکا طبقه سرمایه دار از طریق دولت خود آماده بود که مهد کودکهای عمومی، غذاخوری های عمومی و لباسشویی های عمومی را درست کند که در طول این دوران و تا بازگشت مردان از جنگ، بتواند از حداکثر نیروی زنان کارگر استفاده کند.

طبقه سرمایه دار، اما به این دوره ها به عنوان وضعیت استثنائی مینگرد. اگر به چنین اقداماتی برای همیشه دست زده شود، ارزش اضافی کلی در جامعه سرمایه داری تا حدی به قهقرا کشیده میشود که نظام دیگر نمیتواند بر روی پاهای خود بایستد. حتی آن خدماتی را هم که این نظام مجبور به فراهم کردن شده است، مانند خدمات بهداشتی عمومی و خدمات رفاهی، در مقابل نیروی بحرانهای نظام مورد تهدید قرار میگیرند، زیرا که بورژوازی مجبور به قطع «دستمزدهای اجتماعی» طبقه کارگر میگردد.

دلیل دیگر نظام سرمایه داری برای اینکه نمیخواهد و یا نمیتواند کار خانگی را تماماً اجتماعی کند، گذشته از اینکه قدرت مالی

تحت نظام تولیدی سرمایه داری، همه زنان از ستم رنج می برند. این ستم ناشی از نامساوی بودن حقوق آنان (در مقایسه با مردان) در رابطه با تولید است. برای تعداد کثیری، از زنان یعنی آنان که به طبقه کارگر تعلق دارند، ستم موجود، حاصل مسئولیت های آنها در خانواده است. ریشه مادی این ستم در تداوم وجود بردگی در خانه است، اختصاص زنان به امور نگهداری از بچه ها و خانه، مانع آنها از داشتن نقش کامل و مساوی در تولید اجتماعی می شود. زنان یا بطور کلی از زندگی اجتماعی حذف می گردند و یا اگر هم در کار اجتماعی حضور داشته باشند، در زمینه هائی است که اغلب ارتباط مستقیم با اقتصاد خانگی و مهارت های آن دارد. لذا در کشورهای بزرگ امپریالیستی، علیرغم حضور جمعیت زیادی زن در رشته های صنعتی، «کار زنانه» عمدتاً در زمینه بخش کالا به بازار پوشاک، دادن سرویس برای غذا و پذیرائی، خدمات اجتماعی و بهداشتی و نظافت و غیره بوده است. در کارخانه و دفاتر اداری هر جا زنان دوشادوش مردان شاغل بوده و کار می کنند، نوع کارشان به کارهایی که یا نیازی به مهارت ندارد و یا مهارت کسی می خواهد، گرایش پیدا می کند که همیشه کارهایی با پایین ترین میزان دستمزد می باشند. نوع تعلیم حرفه ای دختران و زنان طوری است که همیشه این حالت «خاص» حفظ می شود. مهمتر از همه اینکه، خانواده همیشه به عنوان مرکز تلقی می شود. اولین مسئولیت زنان که در برابرش هرگونه کار با مزدی، درجه دوم بشمار می رود.

مشاغلی که زنان دارند در ابعاد بسیار بالائی همواره متعلق به زنان باقی مانده اند. به ندرت زنان را می بینیم که در کنار مردانهائی هم رده خود از نظر شغلی کار کنند. دلیل آن را نیز در اختلاف در آمد و مزایای آنها می توانیم ببینیم. لذا قانون تساوی درآمدها که می بایستی میتوانست در آمد متوسط زنان را در اغلب کشورها بهبود بخشد، به شکست برخورد کرده و در بعضی از کشورها در آمد متوسط یک کار تمام وقت برای زنان، در طول دهه های گذشته، نسبت به حقوق مردان پایین رفته است. در بخش های دولتی، عده زیادی از زنان را در سمت های اداری و دفتری مشاهده میکنیم که بطور عمده در سطح پایین اداری، کارهای دفتری انجام میدهند. در بعضی از کشورها، افزایش استخدام زنان، اغلب در شغل های نیمه وقت بوده است که میتواند با مسئولیت خانه تناسب داشته و در عین حال، آنها را محدود به شغل های کم در آمد با مزایای بسیار ناچیز، مانند حق حفظ شغل، میکند. در کشورهای دیگر، گسترش این مشاغل نیمه وقت اهمیت کمتری مییابد (مانند فرانسه) و امکان دولتی برای رسیدگی به بچه ها سطوح و ابعاد وسیع تری دارد و در نتیجه امکان کار کردن را برای مادران با بچه های کوچک، میسرتر میسازد.

وضعیت در کشورهای نیمه کلونیزه تا حدودی فرق میکند. اساس امپریالیسم بر پایه استثمار بینهایت این کشورهاست و با همکاری سرمایه داران طمع و غارتگر داخلی، قادر است تعداد بیشماری از زنان را برای ساعات بسیار طولانی و در مقابل دستمزدی ناچیز،

از مراحل اولیه طفولیت به کودکان القاء شده و در وجود و افکار آنان پروراند و از طریق روابط موجود بین پدر و مادر، روزانه تمرین و تجدید میگردد.

خانواده، مقاومت را فرونشاند و همگونی با اخلاق بورژوازی را تضمین میکند. در درون خانواده ای که پدرسالاری حاکم است، اولین نشانه های اهمیت جنسیت و نقش هائی که از روی جنسیت تعیین میشوند، شکل میگیرند. رفتار غلط با زنان و کودکان در خانواده و تحمل آن از جانب جامعه بورژوازی، راههای تحمیل اخلاق واپسگرایانه، فرونشاندن تمایلات جنسی و تخصیص نقش بر اساس جنسیت در خانواده را باز میکند. فرونشاندن تمایلات جنسی، بخش مهم و کلی رشد شخصیت در مراحل ابتدائی را به خود اختصاص میدهد، بهمین دلیل نقش کلیدی در قبول ایدئولوژی بورژوازی و پاسیو بودن افراد را بازی میکند. جلوگیری از ابزار تمایلات جنسی عملاً در رابطه با رفتار اجتماعی خاص زن یا مرد، داشتن تمایلات جنسی کودک، تبعیض در تمایلات جنسی زنان و ستم به آنان که تمایل به همجنس خود را دارند، به چشم میخورد.

هسته خانواده، حتی اگر هم یک الگو عمومی از واحد خانواده در جامعه هم نباشد، ولی از طرف کلیسا، حکومت، دستگاههای ارتباطی جمعی و مدارس، به عنوان یک نمونه ایده آل برای همه عرضه میشود. نقش خانواده به عنوان منتقل کننده ایدئولوژی باعث مؤثر واقع شدن هر چه بیشتر این امر شده است، زیرا که خانواده برای طبقه کارگر یک پناهگاه است (یا لاقلاً به نظر میرسد که باشد)، بخصوص در هنگام نیاز به آسایش، کمکهای روحی و مادی، در واقع پناهگاهی است در مقابل غارت و آسیب جامعه سرمایه داری.

ما این نظریه را که زنان، خود در خانواده عملاً (.....) شرایط ستم را فراهم می آورند یا آگاهانه با آن میسازند، کاملاً رد میکنیم. موقعیت خانه که موقعیتی تنها و انفرادی را بوجود می آورد، زنان طبقه کارگر را پراکنده کرده و آنها را در برابر عقاید عقب افتاده ای که روزانه از طریق روزنامه ها، رادیو و تلویزیون القاء میشوند، آسیب پذیر میگرداند. به این دلایل زنان خانه دار که افق دیدشان تا محدوده خانه و امور خانه داری گسترش مییابد، اغلب دارای عقایدی واپسگرا شده و در انتقال عقاید عقب افتاده و ستم آمیز به کودکان خود، نقش حیاتی ایفا میکنند، بخصوص نسبت به دخترانشان که طبق مقررات جنسی در جامعه سرمایه داری پرورش مییابند. این البته فقط بازتابی است از موقعیت آنان در جامعه، نه نشانه ای از سازش آگاهانه آنها، این عقب افتادگی زاده شده از درون ستمی است که بر آنان وارد میشود. در عین حال مسلم است که اختیار و اقتدار در خانه بدست کیست؛ بدست پدر! و آن بوسیله مدرسه، کلیسا و آداب و رسوم غالب در فرهنگ که در تربیت نسلهای بعدی تعیین کننده میباشند، تغذیه میشود، اگرچه عملاً بیشترین زحمت را مادر در بزرگ کردن و تربیت کودکان متحمل میشود. یک جنبه دیگر که در عقب نگاهداشتن زنان در مسائل سیاسی نقش دارد و به شدت در میان زنانی که صرفاً خانه دار هستند، دیده میشود اینست که شوهران آنها (حتی اگر خودشان هم فعالیت سیاسی داشته باشند) برای حضور داشتن زنان و سهمی بودنشان در سازمانها و فعالیتهای سیاسی، موانعی بوجود میآورند، حتی اگر عملاً ممانعت نکنند. عقب افتادگی سیاسی زنان خانه دار، همچون شوونیسم مردانه، بدون حرکتی توده ای برای انقلابی سوسیالیستی، برای اکثریت اجتناب ناپذیر است، انقلابی که بدون خانواده نفوذ کرده و در جهت حمایت از زنان و کودکان در مبارزه علیه پدرسالاری تأثیر بگذارد.

ادامه دارد

آن را دارد یا نه، این است که اساس خانواده را این تغییر، بطور کلی بهم خواهد زد. خانواده صرفاً یک دکور برای نظام سرمایه داری محسوب نمیشود، بلکه یک ساختار اجتماعی است که در چارچوب آن همواره میتوان به ستم وارد بر زنان و جوانان ادامه داد و به خاطر حفظ همین ترکیب از خانواده است که بر زنان و مردانی که تمایلات جنسی به هم جنس دارند نیز ستم میشود. خانواده به شکلی فعلی آن، پایه استواری برای حفظ وجود نظام سرمایه داری است.

۷

در کشورهای امپریالیستی از جنگ جهانی دوم به بعد نسبت جمعیت زنانی که خارج خانه شاغل هستند به شدت بالا رفته است. بالا رفتن این نسبت و جذب زنان در تولید اجتماعی، گرایشی در از بین بردن ستم وارد بر زنان در بعضی جوانب بوجود آورده و به آنان تا حدودی امکان استقلال مالی و تماس اجتماعی با بقیه افراد طبقه اشان را داده است. اما این گرایش، زمینه های اصلی این ستم را از بین نبرده است که آن وجود خانواده به عنوان محور کار خصوصی برای باز تولید نیروی کار باشد.

از آنجائیکه هنوز مسئولیت نگهداری کودکان و انجام کار «اهل خانه» همچنان بدوش زنان باقی مانده، باز هم مقدم ترین مسئولیت آنان در زندگی بشمار بیاید. آلترناتیو دیگری وجود ندارد. دولت خدماتی نظیرمدرسه، مهدکودک، بیمارستان و غیره را برای رهایی زنان از بعضی از این تکالیف که در گذشته در چهارچوب خانه انجام میشدند، بوجود آورده است، اما هیچیک از اینها، جای آن به یک نفر را که مرکز و محور گرداندن خانواده است و مسئولیت سلامت بقیه را در اجتماع بعهده دارد، نمیگیرد. دقیقاً داشتن چنین نقشی است که توان حضور مساوی را در میدان نیروی کار، از بین میبرد.

زنان باید از کار خود، نه تنها برای زایمان، بلکه برای تعطیلات مدرسه ای خردسالان خود و مریضی افراد خانواده و از این قبیل نیز مرخصی بگیرند. در واقع، کار کردن زنانی که وابستگی در خانواده دارند، اصلاً به معنای کمک داشتن در زمینه مسئولیت های امو «اهل خانه» نمی باشد، بلکه نشانگر افزایش نیاز خانواده کارگری به درآمد، هم مرد و هم زن میباشد، در حالیکه در گذشته، دوره هائی بود که میشد حداقل برای مدتی هم که شده با درآمد یک نفر، همه خانواده زندگی کنند.

زنان بچه دار به خاطر نیازهای اقتصادی خود کار میکنند. کارهائی هم که آنها میکنند عموماً با مسئولیت آنها در خانواده تناسب دارد. شیف های کاری زنان مانند شیف های شب تا صبح، عصر، ساعت مدرسه به آنها امکان ادغام این دو مسئولیت را به قیمت وقت آزادی که باید برای خودشان داشته باشند، میدهد. در خانواده وقتی کودکی مریض میشود و یا بزرگتری به تدریج به نگهداری بیشتری احتیاج دارد (مانند سالمندان)، عموماً این زنان هستند که باید دست از کار خود بکشند و خانه بمانند.

۸

خانواده نقش مهم دیگری را نیز برای نظام سرمایه داری ایفا میکند. بدین ترتیب که از آن به عنوان محلی برای انتقال ایدئولوژی این نظام به طبقه کارگر استفاده میشود. ساختار اجتماعی ای که در آن دیسپلین، اطاعت، اخلاق و رفتار سرزیر و بدون عادت به انتقاد، اعتماد به مافوق و فرمانبرداری از سلطه حاکم بر اجتماع که مبنی بر تفوق پدرسالاری و ستم بر زن است،

مبارزه جهانی کارگران



اروپا

رانندگان قطارهای بین شهری در ایرلند
دست به اعتصاب زدند

با اعتصاب رانندگان این قطارها در روز ۱۵ دسامبر، وضع ترافیک شهری و بین شهری ایرلند کاملاً منغوش گردید و برنامه ۳۰,۰۰۰ مسافری را که برای تعطیلات در سفر بودند کاملاً مختل نمود. این اعتصاب در اعتراض به ادغام دو ایستگاه بزرگ قطار که منجر به کاهش تعداد رانندگان هم میشد صورت پذیرفت.

مبارزه کارگران راه آهن مجارستان

کارگران راه آهن مجارستان در روز ۲۰ دسامبر دست از کار کشیدند. این اعتراض بدنال به توافق نرسیدن اتحادیه با مدیریت بر سر میزان افزایش دستمزدها صورت گرفت.

اعتصاب کارگران معادن مجارستان بر علیه اخراجها

در روز ۱۵ دسامبر، ۱۰,۰۰۰ کارگر معدن در مجارستان به اعتراض بر علیه اقدام دولت در بازسازی صنعت معدن که منجر به بیکار شدن ۳,۰۰۰ کارگر میشود، دست از کار کشیدند. با این طرح، روهمرته ۲۶,۰۰۰ کارگر از کل معادن کار خود را از دست خواهند داد.

امریکای لاتین

زدو خورد بین پلیس و کارگران و آموزگاران
دولتی در آرژانتین

در روز ۱۸ دسامبر صدها تن از کارگران و آموزگاران آرژانتینی در اعتراض به حقوقهای عقب افتاده خود دست به تظاهرات و راهپیمایی زدند. در این تظاهرات که در منطقه مرزی بین آرژانتین و برزیل و اوروگوئه براه افتاده بود، پلیس ژاندارمری به سرکوبی مردم بی سلاح پرداخته و دو جوان را با ضرب گلوله از پا در آورده است. پلیس البته مدعی است که گلوله ها لاستیکی بوده اند. تظاهرکنندگان پل مرزی این منطقه را اشغال کرده و مانع رفت و آمد مرزی شده بودند.

شروع این تظاهرات به روز ۱۲ دسامبر برمیگردد که برخی کارگران دست به اشغال کارخانه و برخی به غارت بردن کالاهای فروشگاههای منطقه زدند.

بدنبال خشونت پلیس، اتحادیه کارگری اعلام اعتصاب سراسری را برای روز ۲۷ دسامبر داد.

دولت تازه کار "فرناندو دو رو" رئیس جمهور آرژانتین برای خواباندن شورش، قول ۳۰ میلیون دلار هزینه برای پرداخت تمام حقوقهای عقب افتاده را داد. در ابتدای این شورش، دولت او عده ای "چپ افراطی" را مسئول این اغتشاشات میدانست.

دولت جدید در حال حاضر ۹۰ میلیون دلار قرض گرفته، در حالیکه ۸۰ درصد کارگران کشور در استخدام دولت هستند. این وضع تا سال ۲۰۰۰ به نسبت بیش از ۲ در صد وخیم تر خواهد شد.

آسیا

راهپیمایی چند هزار نفری

اتحادیه های کارگری کره جنوبی

روز ۱۷ دسامبر حدود ۱۰۰,۰۰۰ عضو اتحادیه های کارگری در سئول اعتصاب نموده و بمنظور احیای خواسته های خود، دست به راهپیمایی زدند. یکی از خواسته های اصلی پرداخت حقوق مسئولین اتحادیه ها بوسیله صاحبکاران بود.

در این راهپیمایی حدود ۱۵,۰۰۰ کارگر از کارخانه های کوچک واقع در مرکز شهر هم شرکت کردند. آنان در ابتدا در میدان مرکزی شهر جمع شده و سپس تمام شهر را زیر پا گذاشتند. مسئولین این راهپیمایی که از اعضای اتحادیه ها بودند در کنار پلیس حرکت میکردند تا از برخورد بین تظاهرکنندگان و پلیس جلوگیری بعمل آورند. در تظاهرات ماه گذشته که بر علیه سیل اخراجهای کارگران از شرکتها و کارخانجات انجام گرفت، پلیس ضد شورش به تظاهرات کنندگان حمله نمود. در این تظاهرات عده زیادی زخمی شده و آسیب دیدند.

کارگران یکی از خطهای هوایی

کره جنوبی رأی به اعتصاب دادند

در این رأی گیری مقرر شد تا در روز ۲۷ دسامبر کلیه کارگران زمینی خط هوایی آسیانا دست به اعتصاب زنند. این اعتصاب به دلیل به توافق نرسیدن اتحادیه با مدیریت مربوطه پس از نشتهای بسیار صورت میگردد. اتحادیه خواهان افزایش دستمزد برابر ۱۱٫۶ درصد و افزایش مزایایی برابر ۸۵۰ در صد میباشد. در حالیکه مدیریت خواهان ثابت نگهداشتن دستمزدها و افزایش مزایایی به مراتب کمتر است.

تظاهرات کارگران کارخانجات تولید شکر اندونزی

حدود ۳۰۰ تن به نمایندگی از طرف کارگران پنج کارخانه تولید شکر در اندونزی در شهر جاوا به راهپیمایی پرداختند. این تظاهرات بر علیه اقدام مدیریت این کارخانجات به اخراج دستی جمعی کارگران و ندادن اطلاع از قبل به کارگران و ارائه نکردن هیچگونه دلیلی برای این اخراجها صورت گرفت.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سردبیر: م. رازی

همکاران: سارا قاضی، مراد شیرین،

بیژن سلطانزاده و یاشار آذری

شماره ۷۱ - سال دهم - دی ۱۳۷۸

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

و

«کارگر سوسیالیست»

بر روی اینترنت

[http://members.aol.com/](http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm)

KARGAR2000/IRSL.htm

به زبان فارسی و انگلیسی

آدرس پست الکترونیکی Email

«کارگر سوسیالیست»

KARGAR2000@aol.com

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان جنبش کارگری سوسیالیستی باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولان» منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت تحریریه در اصلاح مقالات رسیده آزاد است.

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۲ پوند

سایر نقاط معادل ۳۰ دلار

حواله پستی به نام و نشانی بانکی:

نام: IRS, Nat West Bank,

شماره: (60-17-49)-A/C:13612271

181 Darkes Lane, Potters Bar

Herts EN6 1XT, ENGLAND.

بهای تک شماره معادل یک پوند

اهداف و مطالبات ما

■ سرنگونی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران و نابودی حاکمیت سرمایه، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه در راستای استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتری و دموکراسی کارگری.

■ تشکیل «جمهوری شورائی» در راستای برقراری حاکمیت شوراهای کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها دولت پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ احیای حزب پیشتاز انقلابی همراه با پیشروی کارگری در ایران، از طریق ایجاد و گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و کمیته‌های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

■ ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع در راستای تحقق اقتصاد با برنامه بر اساس مدیریت کارگری.

■ ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری متکی بر دموکراسی کارگری.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل (وظیفه کمونیست‌های ملل تحت ستم تشکیل حکومت کارگری و دهقانی و مبارزه با هر گونه انحرفات ناسیونالیستی است).

■ لغو حکم اعدام، و رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام.

■ دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی زحمتکشان (در صورت غیاب شوراهای سراسری کارگری و دهقانی).

■ احیای حزب پیشتاز انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی و تداوم انقلاب به جامعه کمونیستی.

■ تسلیح کارگران و دهقانان فقیر تا برقراری سوسیالیزم و زوال هرگونه دولت.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

نشر کارگری سوسیالیستی

● سخنرانی‌های فعالان «اتحادیه» بر روی سی‌دی

● نقدی بر نظریات مندرج در نشریه «کارگر تبعیدی»

● نقدی به نظریات «حزب کمونیست کارگری»

● جایگاه مارکسیزم در تاریخ ارنست مندل

● نتایج و چشم‌اندازها لنون تروتسکی

● نهضت خرم‌دینی حمید حمید

● تزهایی در باره اخلاق کمونیستی در روابط زناشویی کولنتای

بولتن انگلیسی

کارگر سوسیالیست

No 1 & 2

KARGAR-E SOCIALIST

این بولتن شامل اخبار مبارزات کارگری

ایران و مسایل بین‌المللی است

بها: ۱ پوند (اروپا)

دیدگاه

سوسیالیزم انقلابی

شماره ۴

به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد

انتشار بیانیه کمونیست

بهای جزوات معادل ۵ پوند